راپور حقوق بشر سال 2013 افغانستان

خلاصه اجرائی

افغانستان یک جمهوری اسلامی است با یک مقام ریاست جمهوری قوی و مستقیماً منتخب توسط مردم، یک قوه مقننه دو مجلسی و یک قوه قضائیه. حامد کرزی در سال 2009 برای دومین دوره به ریاست جمهوری انتخاب شد و انتخابات پارلمانی آخرین بار در سال 2010 برگزار شد. گزارشات درباره تقلب و بیقاعدهگی های گسترده در هر دو انتخابات نشر یافت. مقامات ملکی معمولاً بر قوای امنیتی کنترول داشتند، اگر چه مواردی موجود بود که قوای امنیتی بطور مستقل عمل میکردند و گاهی مرتکب نقض حقوق بشر میشدند.

مهمترین مسائل حقوق بشری عبارت بودند از شکنجه و تعدی نسبت به بازداشتیان ، افزایش خشونت و رواج تبعیضات اجتماعی علیه زنان و دختران؛ خشونت گسترده، به شمول قتل اشخاص وابسته به دولت توسط گروه های شورشی مسلح و حملات بلااستثنا به اشخاص ملکی؛ و فساد اداری گسترده.

سایر مسائل حقوق بشری شامل موارد ذیل بود: قتل های بدون محاکمه از سوی قوای امنیتی؛ شرائط بد زندان‌ها، تحقیقات بلااثر دولتی در باره بدرفتاری‌ها و شکنجه توسط قوای امنیتی محلی؛ دستگیری‌ها و حبس‌های خودسرانه، از جمله در مورد زنان به اصلاح متهم به «جرایم اخلاقی»؛ بازداشت‌های طولانی پیش از محاکمه؛ فساد اداری و بی کفایتی قضائی؛ نقض حق محرمیت افراد؛ محدودیت‌ها در مورد آزادی بیان و مطبوعات؛ محدودیت آزادی مذهب؛ محدودیت آزادی سفر؛ ازدواج در عمر کم و اجباری؛ سؤاستفاده از اطفال بشمول تجاوز جنسی بر آنها؛ تبعیض و بدرفتاری نسبت به اقلیت‌های قومی؛ قاچاق اشخاص؛ تبعیض علیه اشخاص معیوب؛ تبعیضات اجتماعی به مبنای نژاد، مذهب، جنسیت، و تمایلات جنسی، و وضعیت «اِچ آی وی/ایدز»؛ تجاوز به حقوق کارگران؛ و قاچاق اشخاص برای مقاصد جنسی و کاری.

بی توجهی گسترده نسبت به حکومت قانون و مصونیت اداری برای کسانی که مرتکب نقض حقوق بشر می‌شدند از جمله مشکلات شدید بود. دولت پیوسته و عملاً مایل یا قادر به پیگرد موارد نقض توسط مامورین رسمی بطور منظم و مؤثر نبود.

طالبان و سایر شورشیان بوسیله وسائل انفجاری خانگی، بم موتری، و حملات انتحاری به کشتار اشخاص ملکی و قوای امنیتی ادامه دادند. طالبان از وجود کودکان به حیث بمگذارهای انتحاری از استفاده کردند. عناصر ضد حکومت نیز دهاتیان، خارجیان، کارمندان دولت و کارگران سازمان‌های طبی و غیردولتی («اِن جی او») را مورد تهدید، سرقت و حمله قرار میدادند.

بخش 1. احترام به حیثیت انسان، به شمول مصونیت از:

أ. گرفتن خودسرانه و غیرقانونی جان انسان‌ها

چندین گزارش موثق درباره قتلهای خودسرانه و خلاف قانون از سوی دولت یا عُمّال آن نشر شد. برای مثال، «هیئت کمک سازمان ملل متحد در افغانستان» («یوناما») گزارش داد که یک قوماندان و چندین عضو «پولیس محلی افغانستان» («آلپ») در ماه جنوری در ولایت پکتیا به داخل یک خانه در ولسوالی چاردره در ولایت کندز ریختند و یک مرد 65 ساله و دو زن را کشتند و پیش از فرار، اموال قیمتی آنها را دزدیدند.

گزارش‌های کماکان در رسانه‌ها نشر یافت که حاکی از آن بود که عبدالرازق، رئیس پولیس کندهار قتل‌های بدون محاکمه را تسهیل میکردند.

گزارش‌های متعدد حاکی از آن بود که طالبان و دیگر گروه‌های یاغی قتل‌هائی با انگیزه سیاسی مرتکب شدند. «یوناما» در گزارش خود در نیمه سال 74 فیصد همه تلفات ملکی (1038 مرگ ملکی و 1825 جراحات) در نیمه اول سال را به عناصر ضد دولتی نسبت داد و حکایت از آن داشت که تلفات ملکی (به شمول مرگ ها و جراحات) که از قتل های هدفگیری شده ناشی میشد 29 فیصد در مقایسه با سال 2012 افزایش یافته بود. نُه فیصد تلفات ملکی در همان مدت به قوای طرفدار دولت نسبت داده شد که عمدتاً در اثر درگیری‌ها بین قوای طرفدار دولت و عناصر ضد حکومت ناشی میشد.

در ماه مِی، طالبان اعلام کردند که به یک حمله بهاری دست میزنند که هدف آن مقامات بلند مرتبه حکومت، اعضای پارلمان، اعضای «شورای عالی صلح» («اِچ پی سی»)، قراردادیان، و کسان دیگر بود که علیه مقاصد طالبان کار می‌کردند. در طول سال، طالبان به چهار حمله جداگانه بر محاکم در فراه، کابل، هیلمند، و فاریاب دست زدند و 57 شخص ملکی، به شمول قضات، مدعی‌العموم ها و کارکنان محکمه‌ها را کشتند. در ماه جون، طالبان اعلام کردند یک بم درون یک موتر در مقابل ستره محکمه منفجر کرده‌اند که به کشته شدن 17 شخص ملکی منجر شد و یکی از مهلک‌ترین حملات در پایتخت در طول سال به شمار رفت.

طالبان و دیگر شورشیان همچنان تعداد زیادی اشخاص ملکی را کشتند. برای مثال طالبان در 28 ماه آپریل یک ملا را در ولایت ننگرهار که مراسم تدفین یک سرباز را برگزار کرده بود در مسجدش کشتند. حزب اسلامی ادعا کرد که عامل یک بم گذاری انتحاری بوسیله موتر در کابل بوده که به کشته شدن نُه شخص ملکی در 16 ماه مِی منجر شد. طالبان در 17 ماه آگست به یک پوسته پولیس در ولسوالی کروخ در ولایت هرات حمله کردند و 10 شخص ملکی و یک افسر پولیس را کشتند. طالبان مدعی مسئولیت آن حمله شدند ولی ادعا کردند که 11 پولیس را کشته اند.

«یوناما» گزارش داد که استفاده شورشیان از بم‌های خانگی («آی.ای.دی») همچنان بزرگترین عامل قتل اشخاص ملکی به شمار میرفت. تلفات اشخاص ملکی ناشی از بم‌های خانگی («آی.ای.دی») بین ماه‌های جنوری و جون در مقایسه با مدت مشابه در سال 2012 معادل 34 فیصد افزایش داشت. عناصر ضد حکومت به استفاده از حملات انتحاری برای هدف قرار دادن اشخاص ملکی و مقامات حکومتی ادامه دادند.

در باره مجازات‌های بدون تأخیر توسط طالبان به شمول مواردی که به اعدام‌های بدون محاکمه منجر شد گزارش‌هائی نشر یافت. گزارش داده شد که در ماه مارچ، دو مورد قطع اجباری عضو در ولایت هرات توسط طالبان صورت گرفت که در جریان آن، دو راننده یک شرکت ترانسپورت محلی ربوده شدند و دستان آنها قطع شد. برخی گزارش‌ها حاکی از آن بود که آن دو مرد در ارتباط با سرقت مورد سوء ظن قرار گرفته بودند در حالیکه گزارش‌های دیگر حاکی از آن بود که آنها به آن سبب که شرکت آنها برای قوای غربی کار می‌کرد هدف قرار گرفته‌اند.

ب. لادرک شدن‌ها

گزارش‌هائی نشر یافت که گروه‌های شورشی مسئول ناپدیدی و ربوده شدن اشخاص ملکی بوده‌اند (رجوع کنید

به بخش 1.ز). برای مثال، در تاریخ 22 ماه اپریل، پس از فرود اضطراری یک هلیکوپتر در ولایت لوگر، هشت مهندس ترک همراه کارکنان روس وقرقیز آن پرواز توسط طالبان ربوده شدند ولی ربوده شدگان نهایتاً آزاد شدند.

درباره ناپدیدی‌ها همچنان گزارش‌های بیشتری نشر یافت که به قوای امنیتی، بخصوص در ولایت کندهار نسبت داده شد. در یک گزارش «یوناما» در ماه جنوری در مورد بازداشتیان مرتبط با جنگ از گزارشهای موثق درباره ناپدیدی 81 فرد استناد شده بود که حکایت از آن داشت که در ولایت کندهار در بازداشت «پولیس ملی افغانستان» («اِی.اِن.پی.») قرار داشتند. «یوناما» همچنان درباره کشف تعداد زیادی جسد در ولایت کندهار متعلق به اشخاص ناشناس دریافت کرد که در بدنشان جای زخم گلوله دیده می‌شد.

ج. شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات‌های بیرحمانه و غیرانسانی

قانون اساسی افغانستان اینگونه رویه‌ها را منع کرده است اما گزارشهای گسترده‌ای نشر یافت که حاکی از آن بود که مقامات دولتی، نیروهای امنیتی، مأموران مراکز بازداشت، و پولیس، مرتکب بدرفتاری‌هائی بوده‌اند. سازمان‌های غیردولتی گزارش کردند که نیروهای امنیتی مدام به کاربردن زور شدید، به شمول شکنجه و لت و کوب کردن اشخاص ملکی متشبث میشدند.

گزارشهای سازمان‌های غیردولتی، «یوناما» و رسانه‌ها کماکان حکایت از آن داشت که رئیس پولیس ولایت کندهار، عبدالرازق، شکنجه بازداشتیان را تسهیل میکرد. «یوناما» گزارش داد که در چندین مرکز بازداشت پولیس ملی افغانستان («اِی.اِن.پی.») و یک قرارگاه پولیس سرحدی افغانستان در ولایت کندهار مرتباً شکنجه صورت میگرفت. «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» («اِی آی اِچ آر سی») چندین شخص را پیدا کردند که مدعی بودند هنگامی که در کندهار تحت بازداشت «اِی.اِن.پی.» قرار داشتند توسط «اِی.اِن.پی.» مورد بدرفتاری و شکنجه قرار گرفتند. گفته میشد که بازداشتیان در اماکن رسمی و غیررسمی به شمول پوسته های پولیس ملی، مراکز تفتیش «اِی.اِن.پی.»، مقر اصلی «اِی.اِن.پی.» و دیگر تأسیسات «اِی.اِن.پی.» در کندهار، شکنجه شده بودند. شیوه‌های شکنجه به شمول لت و کوب ، سیم برق و لگد، خفه کردن، شوک برقی، و فشردن بیضه‌ها بود.

«یوناما» گزارش داد که از موارد «نسبتاً موثق و باورپذیر» در 10 تأسیسات «مدیریت امنیت ملی» («اِن دی اِس») و نیز در 15 تأسیسات پولیس ملی آگاه شده است. برای مثال «یوناما» گزارش داد که در تآسیسات بازداشت «اِن دی اِس» در ولایت کندهار و اداره 124 «اِن دی اِس» (خاص ضد تروریزم) در کابل مرتباً شکنجه صورت میگرفته است. یک هیئت دولتی که مأمور شده بود درباره ادعاهای مطرح شده در گزارش ماه جنوری «یوناما» تحقیق کند همچنان پی برد که مقامات در اداره 124 («اِن دی اِس»، بازداشتیان را بوسیله شوک الکتریکی، لت و کوب، و تهدید به خشونت جنسی شکنجه میدادند. «قوای کمک امنیت بین‌المللی» («آیسَف») در جریان بازرسی های خود نیز به کشف موارد شکنجه و بدرفتاری در مورد بازداشتیانی که در اداره 124 «اِن دی اِس» نگاهداری میشدند ادامه دادند. «یوناما» نیز به مواردی از شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر در مورد بازداشتیان «قوای ملی افغانستان« («آنا») و «قوای پولیس محلی» («آلپ») پیش از انتقال آنها به تأسیسات «اِن.دی.اِس» و «اِی.اِن.پی.» پی برد. دولت نیز مطلع شد که 48 فیصد از 284 بازداشتیانی که درباره آنها تحقیق میشد مورد شکنجه قرار گرفته‌اند.

دولت برای رسیدگی به اتهامات شکنجه که در گزارش ماه جنوری «یوناما» درباره بدرفتاری با بازداشتیان

مرتبط با مناقشات مطرح شده بود کمیته‌ای تشکیل داد و آن کمیته، بازرسی‌ها و مصاحبه‌هائی انجام داده اما نتیجه تحقیقات خود را علنی نکرد. دولت با انجام تحقیقات باورپذیر و تعقیب مرتکبان شکنجه‌ها، آنها را مسئول معرفی نکرد.

گزارش‌هایی نشر یافت که مقامات امنیتی و اشخاص مرتبط به پولیس ملی با مصونیت اداری به اطفال تجاوز جنسی میکردند. سازمان‌های غیر دولتی موارد تجاوز جنسی و بهره برداری از کودکان توسط «قوای امنیت ملی افغانستان» («اِی.اِن.اِس.اِف.») را گزارش کردند اما منع و نهی فرهنگی در مورد گزارش کردن اینگونه جرایم، تشخیص حدود مسئله را دشوار میساخت.

«یوناما» در ماه فبروری گزارش داد که پنج مرد، به شمول دو عضو پولیس ملی در ناحیه امام صاحب در ولایت کندز به دو پسر تجاوز جنسی کرده‌اند. مقامات دو عضو پولیس محلی را در ارتباط با آن رویداد بازداشت کرد اما بعداً آنها را با ضمانت آزاد کرد زیرا آن دو پسر را تهدید کرده بودند که شکایت خود علیه اعضای پولیس محلی را پس بگیرند. به گفته رئیس ملی برنامه پولیس محلی، 88 عضو پولیس محلی از نیمه سال 2012 به نقض حقوق بشر، مانند قتل عمد، تجاوز به عنف، و بدرفتاری متهم شده بودند. اعضای پولیس محلی به هشت تا 16 سال زندان محکوم شدند. «یوناما» در گزارش خود گفت که علیرغم تحقیقات، بازداشت و تعقیب اعضای پولیس محلی که در موارد نقض حقوق بشر دست داشتند، کماکان نقض حقوق بشر بدون هراس از مجازات، ادامه یافت. در ماه جولای 2012، مجدداً از همه اعضای پولیس محلی تحقیقات کامل درباره سوابق و صلاحیت آنها آغاز شد. تا ماه مارچ، از 100 فیصد از واحدهای مرتبط و 90 فیصد از همه اعضای آن قوا تحقیقات مجدد انجام شده بود. تقریباً 6 فیصد اعضای پولیس محلی در نتیجه تحقیقات، اخراج شدند یا قوای پولیس را ترک کردند.

گزارش‌های موثقی درباره سوءاستفاده قوماندان‌های «اربکی» (ملیشه‌های محلی تعلیم نیافته) و پیروانشان نشر شد. به گزارش «یوناما»، در بسیاری جوامع، پولیس محلی و اربکی‌ها به عین معنی شناخته میشدند و این موضوع باعث میشد که تأیید گزارشها در مورد تخلفات آن دو گروه دشوار شود. در مورد نسبت دادن قتل، تجاوز جنسی، حمله، اخذ مالیات‌های غیر مجاز به زور، و رویه سنتی «بد» (دادن دختر یا زن به یک خانواده دیگر برای مصالحه بدهی یا اختلاف) به پولیس ملی، تشریحات موثقی داده شده است. در ماه مِی، اعضای اربکی یک ملای محل را در ولایت لغمان به سبب اظهارات علنی قبلی او که مورد قبول آنها نبود به قتل رساندند

درباره شکنجه و تعدیات دیگر توسط طالبان و دیگر گروه‌های شورشی گزارش‌هایی نشر یافت.

شرائط مراکز حبس و بازداشت

درباره شرایط سخت و گاهی خطرناک و بدرفتاری مقامات در مراکز دولتی بازداشت، به شمول تجاوز جنسی توسط نگاهبان‌ها گزارش هایی نشر می یافت. سازمان های مختلف بر زندان ها، مراکز تأدیب نوجوانان، و توقیف خانه‌ها نظارت داشتند. «مدیریت عمومی مراکز حبس و بازداشت» («جی دی پی دی سی»)، به حیث بخشی از وزارت داخله، مسئولیت همه زندان‌های مردها و زنها، هر دو، را که تحت مدیریت ملکی بودند به عهده داشت. «مدیریت تأدیب نوجوانان» («جِی. آر.دی.») وابسته به وزارت عدلیه مسئولیت همه مراکز تأدیب نوجوانان و مراکز بازداشت اشخاص ملکی را به عهده داشت. پولیس ملی افغانستان که تحت نظارت وزارت داخله و «مدیریت امنیت ملی» («اِن دی اِس») می‌باشد نیز تأسیساتی برای بازداشت‌های کوتاه مدت

در سطح ولایت و بخش دارد که معمولاً با مقر آن در یک جا قرار دارند. وزارت دفاع نیز مدیریت «توقیف خانه‌های ملی افغانستان» در پروان و پل چرخی به عهده دارد.

وضعیت فزیکی: «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» («اِی آی اِچ آر سی») و دیگر ناظران همچنان گزارش کردند که عدم کفایت غذا و آب، تسهیلات صحی نارسا، کمبود پتو و رواج بیماری‌های مسری در زندان‌های کشور وجود داشت بود. اما برخی ناظران اظهار میداشتند که در سرتاسر «مدیریت عمومی مراکز حبس و بازداشت» («جی دی پی دی سی») غذا و آب به اندازه کافی فراهم است. «جی دی پی دی سی» یک برنامه سراسری جهت تأمین خوراک برای زندانیان اجرا می‌کرد اما بودجه آن بسیار محدود بود. خانواده‌های بسیاری از زندانیان مواد خوراکی مکمل و دیگر نیازمندی‌ها را تأمین می‌کردند.

34 زندان ولایتی، 187 توقیف خانه وابسته به وزارت عدلیه، و 30 مرکز تأدیب نوجوانان زیر کنترل «جی دی پی دی سی» بود. طبق گزارشها، تعداد کل توقیف خانه‌ها ماه به ماه نوسان داشت. رویهمرفته، وزارت عدلیه به تعداد کافی توقیف خانه نداشت. در مورد تعداد زندانیانی که توسط «مدیریت امنیت ملی» («اِن دی اِس») نگاهداری می‌شدند یا تعداد تأسیساتی که «اِن دی اِس» اداره می‌کرد معلومات رسمی در دست نبود.

مقامات عموماً دارای ظرفیت زیربنائی لازم را برای جدا نگاهداشتن زندانیان پیش از محاکمه و پس از محاکمه نداشتند. در ماه پایان سال، طبق گزارش «جی‌دی‌پی‌دی‌سی» 7،232 بازداشتی مرد منتظر محاکمه، 888،20 زندانی مرد، 133 بازداشتی زن در انتظار محاکمه و 721 زندانی زن وجود دارند. در بیشتر موارد، محدودیت زیربنا مانع از آن میشد که برای زندانیان مطابق طبقه‌بندی که برای آنها تعیین شده بود جا تأمین شود اما در جاهائی که مقدور بود، «جی دی پی دی سی» آنها را از هم جدا نگاهمیداشت. زنان و مردان با هم در زندان به سر نمی‌بردند. مقامات عموماً ظرفیت زیربنائی لازم را برای جدا نگهداشن زندانیان نوجوان بر اساس نوع اتهاماتشان در اختیار نداشتند.

مدیریت (اداره): در «جی دی پی دی سی» یک رویه غیررسمی برای طرح شکایات وجود داشت. وزارت عدلیه، لوی څارنوالی، و برخی از ولسوالان وضعیت زندان‌ها را زیر نظر میگرفتند یا ارزیابی می‌کردند اما رسیدگی‌ها و نظارت ها به موازین بین‌المللی کاملاً مطابقت نداشت. در ماه جنوری، هیئتی متشکل از نمایندگان «کمیسیون مستقل نظارت بر اجرای قانون اساسی»، استادان حقوق پوهنتون کابل، مشاوران قضائی دفتر ریاست جمهوری، وزارت داخله، و «اِن.دی.اِس.» در یک مأموریت «حقیقت یابی» درباره وجود شکنجه و بدرفتاری در زندانها و مراکز بازداشت و محابس، طبق فرمان شماره 6673 ریاست جمهوری از زندانها و مراکز بازداشت در کابل، کندهار و هرات دیدن کردند. نتیجه تحقیقات آن هیئت درباره شکنجه در زنان ها و مراکز بازداشت سبب شد که رئیس جمهورکرزی فرمانی صادر کند و به سازمان‌های دولتی دستور دهد به منظور بهبود رویه قضائی و شرایط فزیکی زندانیان، تدابیری اتخاذ کنند. رویه رسمی طرح شکایات زندانیان در دستور سال 2012 «جی دی پی دی سی» تشریح شده بود اما تا پایان سال به مورد اجرا در نیامده بود. هر چند رویه در هر زندان فرق می کرد قوماندانها برخی از زندانیان را گماشته بودند تا درباره امنیت و وضعیت داخل زندانها به آنها گزارش بدهند. در سال 2011 «اِن.دی.سی.» یک واحد حقوق بشر تآسیس کرد تا به ادعاهای زندانیان در مورد سوء رفتار با آنها و اقدام علیه مرتکبان تعدیات رسیدگی کند. ناظران حقوق بشر گله داشتند که پیشرفت و مؤثریت آن واحد محدود است. «نیروی کمک امنیت بین‌المللی» آیساف کوشید منابع و کارآئی آن سازمان را از طریق مشارکت بین «اِی آی اِچ آر سی» و تیم‌های ناظران آیساف برای نظارت بر بازداشت‌ها، تقویه کند.

قانون این حق را به زندانیان می‌دهد که زندان را مدت 20 روز برای دیدار ترک کنند. اما این حق در اکثر زندان‌ها مراعات نمی‌شد و قانون در مورد اطلاق آن به انواع مختلف زندان صراحت ندارد. زندانیان در تأسیسات تأدیبی «جی دی پی دی سی» و مدیریت تأیب نوجوانان می‌توانستند دیدار کنندگان را مرتباً بپذیرند.

مقررات در مورد بدل‌های حبس در عمل به ندرت به کار می‌رفت. عفوهای معمول توسط رئیس‌جمهوری به مناسبت تعطیلات ملی تنها شیوه برای انتقال زندانیان از زندان به مکان‌های دیگر بود.

ناظران گزارش می‌کردند که در توقیف خانه‌های دولتی، به زندانیان اجازه داده می‌شد که مناسک مذهبی به جا آورند.

نظـــارت مستقل: برای «اِی آی اِچ آر سی»، «یوناما»، «کمیته بین‌المللی صلیب سرخ» («آی سی آر سی»)، و «آیسَف» امکان دسترسی به توقیف خانه‌های وزارت داخله، وزارت عدلیه، «مدیریت امنیت ملی» («اِن دی اِس») فراهم بود. محدودیت‌ها و ممانعت‌های امنیتی از سوی برخی مقامات گاهی مانع از بازدید از برخی توقیف خانه‌ها می‌شد. «یوناما» و «اِی آی اِچ آر سی» گزارش کردند که برای برای دسترسی اعلام نشد به اماکن «اِن دی اِس» با مشکلاتی مواجه میشوند. علیرغم اعلام های مکرر در مورد امکان دسترسی بلامانع سازمان های حقوق بشر به اماکن بازداشت «اِن‌دی‌اِس» در طول سال، هر دو سازمان گزارش کردند که دسترسی آنها در سراسر کشور، بخصوص در کابل و کندهار مکرراً رد میشد یا به تعویق می‌افتاد. در حالیکه آیساف تا آن حد با مشکل مواجه نشد، در چندین مورد نتوانست به تأسیسات «اِن دی اِس» و نیز به تأسیسات پولیس ملی دسترسی یابد. «اِی آی اِچ آر سی» گزارش کرد که مقامات «اِن دی اِس» پیش از دیدار اعضای آن کمیسیون از توقیف خانه‌ها معمولاً از کمیسیون می‌خواستند که دست‌کم از یکی دو روز قبل، طی نامه‌ای رسماً اجازه دسترسی به آن تأسیسات را درخواست کنند. مقامات «اِن دی اِس» همچنان مانع از آن می‌شدند که ناظران «اِی‌آی‌اِچ‌آرسی» و «یوناما» دوربین عکاسی به درون تأسیسات «اِن دی اِس» ببرند و به آن ترتیب مانع از آن می‌شدند که ناظران «اِی آی اِچ آر سی» به گونه‌ای شایسته شواهد فزیکی بدرفتاری‌ها مانند کبودی‌های اعضای بدن، زخم‌ها و دیگر صدمات جسمانی توقیف شدگان را مستند سازند.
در ماه فبروری به دستور والی کندهار از دسترسی دو عضو پارلمان که درباره ادعاهای مربوط به شکنجه در زندان‌ها در کندهار تحقیق میکردند ممانعت شد.

درباره وجود توقیف خانه‌های «مخفی» یا اعلام نشده که توسط عبدلرازق، رئیس پولیس ولایت کندهار اداره میشد و مشخصاً برای اجتناب از دسترسی ناظران بین‌المللی ایجاد شده گزارش های متعددی نشر شد.

د - بازداشت و حبس خودسرانه

قانون کشور بازداشت‌ها و حبس‌های خودسرانه را منع کرده اما هر دو به شکل مسائل جدّی باقی ماندند. مقامات کشور بسیاری از اتباع را بازداشت کردند بدون اینکه آنها را از حمایت‌های اساسی اجرایوی قضائی برخوردار سازند.

به گفته سازمان‌های غیر دولتی، مقامات مجری قانون بدون داشتن مجوز صریح قانونی و اجرایوی قضائی به بازداشت‌های خودسرانه دست می‌زدند. طبق گزارشها، مقامات محلی مجری قانون، اشخاص را بر اساس اتهاماتی که در قانون جزا پیش‌بینی نشده بود بطور غیر قانونی بازداشت می‌کردند و برای حل اختلافات جزئی از موقعیت رسمی خود استفاده می‌کردند. در ماه اپریل، دفتر لوی څارنوالی («آگو») دستور داد بازداشت‌ها و

محکومیت‌ها به دلیل «فرار از خانه» که بر اساس قانون، جرم محسوب نمی‌شوند متوقف شود. اما گزارشها حاکی از آن بود که ثارنوالان یا مدعی‌العموم ها، در عوض، زنانی را که خانه خود را ترک کرده بودند به سبب آنکه در خارج از منزل در شرائطی که حضور نزد مرد نامحرم پنداشته می‌شد قرارگرفته بودند به «اقدام به زنا» متهم می‌ساختند. در تعدادی ازموارد، زنانی را که خانه خود را ترک کرده بودند زندانی می‌کردند زیرا بازگشت آنها به خانه برای آنها امن نبود و در جای دیگر سرپناه برای آنها وجود نداشت (به بخش 6 رجوع کنید).

نقش پولیس و تشکیلات امنیتی

سه وزارت از حیث قانون و هم در عمل مسئولیت دارند که امنیت کشور را تأمین کنند. پولیس ملی افغانستان («اِی اِن پی») و پولیس محلی افغانستان («اِی اِل پی») زیر نظر وزارت داخله، مسئولیت اساسی نظم داخلی را به عهده دارند اما در مبارزه با شورش نیز در گیر شده‌اند. ارتش ملی افغانستان («آنا»)، زیر نظر وزارت دفاع، مسئول امنیت خارجی میباشد اما در مبارزه علیه شورش در داخل کشور نیز درگیر استند. شعبه تحقیق «مدیریت امنیت ملی» («اِن دی اِس») مسئولیت تحقیق درباره حوادث جنائی مربوط به امنیت ملی و نیز وظائف یک سازمان امنیت را به عهده دارد. شاخه تحقیقی «اِن دی اِس» در تأسیساتی در کابل فعالیت دارد که در آنجا زندانیان را بر اساس بازداشت پیش از محاکمه نگاهداری می‌کند تا دوسیه‌های آنها به ثارنوالی ها واگذار شود. در برخی مناطق، این شورشیان استند که کنترول امنیت را در دست دارند، نه «اِی‌اِن‌پی» یا «اِی‌اِل‌پی».

در مورد عدم پاسخگویی مقامات و مصون پنداشتن خود از کیفر، گزارش‌هائی در طول سال نشر یافت. ناظران باور داشتند که کارکنان«اِی‌اِل‌پی» و «اِی‌اِن‌پی» عمدتاً از مسئولیت‌های خود و حقوق متهمان بر اساس قانون ناآگاه بودند. طبق گفته «یوناما»، مسئولیت مقامات «اِی‌اِن‌پی» و «اِی‌اِل‌پی» در مورد شکنجه و بدرفتاری، ضعیف بود، شفاف نبود، و ندرتاً نافذ می‌شد. نظارت مستقل، قضائی یا خارجی بر «اِن‌دی‌اِس» و «اِی اِن پی» به حیث نهاد، و بر جرائم یا خلافکاری، به شمول شکنجه و بدرفتاری مرتکب توسط مقامات «اِن دی اِس» و «اِی اِن پی» بطور محدود وجود داشت.

پشتیبانی بین‌المللی برای استخدام و تعلیم کارکنان جدید «اِی اِن پی» با هدف مسلکی ساختن نیروی پولیس، ادامه یافت و شامل ادامه تطبیق برنامه اصلاح و تجدید سازمان کدر «جی دی پی دی سی» برای زندان‌ها میشد. جامعه بین‌المللی برای برنامه‌های انکشاف و هشیاری و تعلیم پولیس با دولت افغانستان همکاری می‌کردند. علاوه بر مهارت‌های اساسی پولیسی و میکانیزم‌های تحقیقات داخلی برای جلوگیری از فساد و بدرفتاری نیروی امنیتی، در این برنامه بر انفاذ قوانین کشور و قانون اساسی، ارزشها و اخلاقیات، انکشاف مسلکی، جلوگیری از خشونت داخلی، و موازین حقوق بشر تأکید میشد.

با این حال، مشکلات حقوق بشر ادامه یافت؛ ناظران از نارسائی آمادگی و فقدان حساسیت نیروهای امنیتی محلی انتقاد می‌کردند . نهادهای حقوق بشر در مورد محدود بودن نظارت و پاسخگوئی که برای نهادهای امنیتی، مخصوصاً «آلپ»، وجود داشت ابراز نگرانی می‌کردند، هر چند که وزارت داخله در پایان سال برای افزایش جوابگویی «آلپ» تدابیری اتخاذ کرد. برای مثال، وزارت داخله با کمیته بین‌المللی صلیب سرخ («آی سی آر سی») برای توسعه تعلیم کارکنان جدید «آلپ» در ساحه حقوق بشر همکاری داشت.

سازمان‌های غیردولتی و فعالان حقوق بشر متوجه بودند که خشونت اجتمایی، مخصوصاً نسبت به زنان،

گسترده بود؛ در بسیاری موارد، پولیس از خشونت جلوگیری نمی‌کرد و به درخواست دخالت واکنش نشان نمیداد و در برخی موارد زنانی را که جرایم علیه خود، مانند تجاوز جنسی، را گزارش می‌کردند، توقیف می‌کردند.

طریقه‌های بازداشت و رفتار با بازداشتیان

بازداشت خودسرانه: بازداشت و حبس خودسرانه به حیث مشکلات باقی ماندند.

حبس پیش از محاکمه: قانون مقرر میدارد که بازداشتیان به مشاوره وکیل دسترسی داشته باشند و بازداشت آنها بر اساس حکم بازداشت صورت بگیرد و تا زمانی که اتهام آنها اعلان نشده مدت بازداشت آنها محدود باشد. پولیس حق دارد یک مظنون را تا 72 ساعات نگاهدارد تا تحقیقات مقدماتی را تکمیل کند. اگر تصمیم بگیرند دوسیه‌ای را تعقیب کنند آن دوسیه را به ځارنوالی ارجاع می‌کنند که او بایستی مظنون را ظرف 48 ساعت مورد بازجوئی قرار دهد. ځارنوالی که به دوسیه رسیدگی می‌کند می‌تواند بدون طرح رسمی اتهامات علیه مظنون، او را به مدت 15 روز از زمان بازداشت نگاهدارد تا به تحقیق ادامه دهد. ځارنوال با تأیید محکمه می‌تواند مظنون را 15 روز دیگر هم نگاهدارد. ځارنوال باید ظرف 30 روز یا مظنون را آزاد سازد یا علیه او کیفرخواست صادر کند. اگر صدور کیفرخواست ظرف 30 روز مقدور نشود تحقیقات می‌تواند ادامه یابد. اوناما، «آی سی آر سی» و «اِی‌آی‌اِچ‌آرسی»، و ناظران دیگر گزارش کردند که بازداشت‌های خودسرانه و حبس‌های طولانی غالباً در سراسر کشور رخ میداد. مقامات غالباً اتهامات بازداشت شده گان را به آنها اطلاع نمیدادند.

در عمل، بسیاری از بازداشتیان از هیچیک از این مفاد بهره‌مند نمیشدند که عمدتاً به سبب فقدان منابع، محدودیت تعداد وکلای مدافع، عدم مهارت وکلا و مشاوران حقوقی، و وجود فساد اداری بود. قانون مقررمیدارد که دادگاه باید به درخواست وکلای مدافع، مظنونی را که بیش از مدت مقرر 30 روزه بدون کیفرخواست در بازداشت نگاهداشته‌اند آزاد کند. اما علیرغم فقدان کیفرخواست، بسیاری از بازداشتیان بیش از 30 روز نگاهداشته می‌شدند. ناظران گزارش کردند که برخی ځارنوالی‌ها و پولیس، افراد را در بازداشت نگاهمیداشتند بدون آنکه علیه آنها در مورد کارهائی که در قانون به حیث جرم شناخته نمی‌شد اتهام طرح کنند و دلیل آن تا حدی، نارسائی نظام قضایی برای به جریان انداختن بموقع دوسیه بازداشتیان بود.

هفت نهاد دولتی فعال در حوزه عدالت جزائی، یعنی وزارت عدلیه، دفتر ځارنوالی، سترمحکمه، وزارت داخله، «اِن دی اِس»، وزارت دفاع، و دفتر عالی نظارت، به تطبیق یک نظام مدیریت بر اساس یکسان بودن موارد ادامه دادند.

طبق گزارش‌ها، بازداشت‌های خودسرانه در بیشتر ولایات وجود داشت. حبس بدون تماس با خارج، به حیث یک مسئله باقی ماند و دسترسی سریع به وکیل به ندرت مقدور می‌شد. با وجودیکه به بازداشتیان اجازه داه می‌شد با خانواده خود تماس داشته باشند، موارد بسیار وجود داشت که اینگونه تماس‌ها به سرعت میسر نمی‌شد. برخی از بازداشتیان تحت شکنجه و بدرفتاری‌های دیگر، به شمول شلاق خوردن، قرار گرفتن در معرض سرمای شدید، و محرومیت از غذاً به سر می‌بردند. در 15 سپتمبر یک ویدئو توسط «فیس‌بوک» پخش شد که افرادی را ضمن شلاق زدن به یک بازداشتی نشان میدهد که ظاهراً عضو «قوای امنیت ملی افغانستان» («اِی.اِن.اِس.اِف.») بودند. «یوناما» گزارش داد که پولیس نیز افرادی را به اتهام جرائم اخلاقی، نقض قرارداد، اختلافات خانوادگی و مجبور کردن به اعتراف، بازداشت می‌کرد. ناظران گزارش کردند که

آنهائی که به دلیل جرایم اخلاقی بازداشت میشدند تقریباً بدون استثنا زن بودند. قانون جزا هنوز هم مجازات‌هائی را برای برخی از رفتارهای جنسی و نقض قراردادها منع می‌کند. طول مدت بازداشت کسانی که پیش از محاکمه یا صدور درخواست کیفر حبس می‌شدند چندان یکسان و یکنواخت نبود. حبس پس از صدور حکم نیز، طبق گزارشها، رواج داشت.

مقامات در سپتمبر 2012 دو تبعه فیلیپین را بازداشت کردند به این دلیل که کارفرمای خارجی آنها ظاهراً هزینه اجناس و خدماتی را که از یک قراردادی جزء دریافت کرده بود نپرداخته است. مقامات دولت موقعی که نتوانستند مدیران ارشد شرکت را پیدا کنند مقدمتاً 20 کارمند شرکت را به حیث وثیقه بدهی مورد ادعا بازداشت کردند. پس از آنکه آن « دو مرد فیلیپینی را بیش از یکسال بدون امکان اعتراض به بازداشت شان نگاهداشتند، آنها را در ماه اکتوبر نزد قاضی بردند. پس از وساطت مقامات دیپلوماتیک نزد مقامات افغان، آن دو مرد در ماه نوامبر آزاد شدند. قضیه آنها یکی از دوسیه های بیشماری بود که لوی ځارنوالی با همدستی برخی از مقامات پولیس، کوشیدند کیفرهای جزایی بر اشخاصی تحمیل کنند که شاید فقط بطور غیرمستقیم به یک اختلاف قراردادی با یک شخص یا نهاد افغان مرتبط شده بودند. بازداشت کارمندان برای مطالبه یک طلب مورد ادعا بر اساس یک قرارداد تجارتی با قانون اساسی افغانستان و همچنین با تعهدات قانونی بین المللی بر اساس میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی مغایرت دارد.

طبق اظهار وزارت عدلیه، در تاریخ 20 ماه جون، 173 کودک به اتهامات مربوط به امنیت ملی در مراکز تأدیب نوجوانان در حبس به سر می‌بردند. در مقررات مربوط به نوجوانان، فرض بر این گرفته شده که با کودکان نباید با عین معیارهای مربوط به بزرگسالان رفتار شود. در آن مقررات گفته شده که بازداشت یک کودک «باید به حیث آخرین تشبث صورت بگیرد و باید به کوتاه‌ترین مدت ممکنه طول بکشد.» گزارش‌ها حاکی از آنند که کودکان در مراکز تأدیب نوجوانان در سراسر کشور فاقد دسترسی به غذای کافی، مراقبت صحی، و تحصیل بودند. کودکان بازداشت شده معمولاً از حقوق بنیادی و بسیاری جنبه‌های رسیدگی قضائی، به شمول بیگناه پنداشته شدن، حق آگاهی از اتهاماتشان، دسترسی به وکیل مدافع، و حق مصونیت در برابر اعتراف دادن اجباری، محروم بودند. در قانون پیش‌بینی شده که باید ادارات پولیس، ادارات ځارنوالی و محکمه‌های مخصوص نوجوانان، بوجود آید. به سبب محدودیت منابع، محکمه‌های خاص نوجوانان فقط در شش ناحیه (کابل، هرات، بلخ، کندهار، جلال‌آباد و کندز) دائر بود. قانون همچنین قید می‌کند که به دوسیه‌های کودکان باید بطور خصوصی رسیدگی شود و مانند همه دوسیه‌های جزائی باید شامل سه مرحله باشد: ابتدائی، استیناف، و مرحله نهائی در ستره محکمه.

برخی ازاطفال و کودکان در نظام عدل جزایی، مرتکب جرم نبودند، بلکه قربانی جرم بودند. بخصوص در دوسیه‌های سوءاستفاده‌های جنسی، مرتکبین به ندرت زندانی می‌شدند زیرا دوسیه‌ها به ندرت مورد رسیدگی قرار می‌گرفت. تعدادی از فریب‌خوردگان را هرزه، ننگین و سزاوار تنبیه می‌پنداشتند زیرا با گزارش کردن تجاوز مایه ننگ خانواده خود شده بودند. در برخی موارد، کودکانی که مورد تجاوز قرار گرفته بودند حبس می‌شدند زیرا نمیتوانستند نزد خانواده خود بازگردند و در جای دیگر هم سرپناه وجود نداشتند. گفته میشد که برخی از کودکانی که با مرتکب تجاوز، خویشاوندی داشتند به جای مرتکب واقعی زندانی شده بودند.

«زِنـا» که اصطلاحی به معنای زنای محسنه و رابطه جنسی نامشروع است طبق قانون جزا یک عمل جنائی محسوب می‌شود. پولیس و مقامات قانون غالباً زنان را به داشتن قصد ارتکاب زنا متهم می‌کردند تا توقیف و حبس آنها را به دلیل کار های خلاف اجتماعی مانند فرار از خانه، عناد با خانواده بر سر انتخاب شوهر، فرار از خشونت یا تجاوز جنسی خانگی، یا فرار با عاشق‌شان توجیه کنند. در ماده 130 قانون اساسی

تشکیل دادگاهی که صلاحیت اجرای شریعت (قانون اسلامی) را دارند بر اساس مکتب حنفی قضای اسلامی برای اجرای عدالت پیش بینی شده است که با قانون اساسی،قانون جزا، یا قوانین دیگر سازگار نیست. ناظران گزارش دادند که مراجع قضائی غالباً به استناد این ماده زنان و مردان را به «فساد اخلاقی» یا «فرار از خانه» متهم میکردند. پولیس غالباً زنان را به درخواست اعضای خانواده آنها بازداشت میکرد.

مقامات، برخی از زنان را به خاطر گزارش کردن جرایمی که علیه آنها ارتکاب شده بود و برخی را به جای شوهر یا خویشاوند مذکری که مرتکب جرم شده بود بود زندانی می‌کردند. «اِی‌آی‌اِچ‌آرسی» گزارش‌هائی دریافت کرد درباره مردانی که به جای یک خویشاوند مذکر که نمی‌توانستند او را پیدا کنند توقیف شده بودند به تصور اینکه مظنون خود را تسلیم می‌کند تا خویشاوندش آزاد شود.

مقامات، زنان را برای حفظ امنیت آنها زندانی می‌کردند تا از انتقامجوئی اعضای خانواده شان اجتناب شود. مقامات همچنین زنانی را که در معرض خشونت‌های خانگی قرارگرفته بودند در صورتی که سرپناهی برای حفاظت از آنها در برابر تعدی بیشتر وجود نداشت، در حبس حفاظتی (به شمول نگاهداری در بازداشتگاه) نگاه میداشتند. به موجب «قانون منع خشونت علیه زنان» («اِیواو»)، مصوب سال 2009، پولیس موظف است کسانی را که با زنان بدرفتاری و تعدی می‌کنند توقیف کند. اما تطبیق و آگاهی از قانون «اِیواو» محدود بود.

مقامات غالباً متهمان را حتی پس از آنکه محکمه استیناف آنها را غیاباً محکوم می‌کرد دوباره توقیف نمی‌کردند. هیچ سیستم وثیقه وجود نداشت، هر چند که در برخی نواحی که ناظران بین‌المللی مراقب دوسیه‌ها بودند از سیستم التزام شخصی ساده استفاده می‌شد؛ مقامات حبس بعد از محاکمه راتوجیه میکردند، به سبب آنکه محکومان آزاد شده غالباً پیش از به جریان افتادن درخواست استیناف از سوی طرف مقابل، ناپدید می‌شدند.

ثارنوالان هنگام تصمیم گیری در مورد اتهامات، تدبیر به خرج نمیدادند. مرشدین بین‌المللی ملاحظه میکردند که ثارنوالی‌ها در دوسیه‌هائی که پولیس به آنها ارجاع می‌کرد حتی موقعی که باور منطقی وجود داشت که هیچ جرمی واقعاً ارتکاب نشده، کیفرخواست صادر می‌کردند.

<u>عفو عمومی</u>: با وجود برخی برداشت‌های نادرست، «برنامه آشتی و تلفیق افغانستان» («اِی پی آر پی») مکانیزمی برای بیرون آوردن محاربان از میدان جنگ است و برای فعالیت‌های جنائی که به شورش ارتباط ندارد عفو عمومی در نظر گرفته نمی‌شود. در بیانیه آن برنامه گفته شده که «اِی پی آر پی» یک «چارچوب برای بخشودگی همه جنایات و اعطای عفو عمومی گسترده نیست» و به متقاضیان تلفیق پیش از ثبت نام و شمول در برنامه گفته می‌شود که ثبت نام متضمن مصونیت عمومی از تعقیب قانونی نیست.

هـ - محرومیت از محاکمه علنی منصفانه

وجود یک قوه قضائیه مستقل در قانون پیش‌بینی شده اما در عمل، قوه قضائیه کماکان فاقد تمویل مکفی، و فاقد کدر کافی بوده و تعلیمات و کفایت کارکنان آن نارسا بوده و در معرض تهدیدها، تبعیضات، نفوذ سیاسی و فساد اداری گسترده بوده است. برای مثال، قاضی‌القضات ستره محکمه و سه نایب قاضی او تا بعد از انقضای دوره تصدی قانونی آنها به حیث «کفیل قاضی» به خدمت ادامه دادند. در پایان سال، دو نایب قاضی جدید توسط رئیس جمهور کرزی نامزد عضویت در ستره محکمه شدند و در تاریخ 25 ماه دیسمبر به تأیید پارلمان

رسیدند. تأخیر در این انتصاب‌ها عموما به حیث کوشش دولت برای حفظ نفوذ خود بر شاخه قضائی تلقی شد. ارتشأ، فساد اداری و فشار از سوی مقامات عمومی، سران قومی، خانواده‌های محکومان، و افراد وابسته به شورشیان، به خدشه وارد ساختن به بیطرفی قوه قضائیه ادامه دادند. بیشتر محاکم، عدالت را نامساوی و آمیخته‌ای از قانون مدون، شریعت (قانون اسلامی)، و عرف محلی اجرا می‌کردند. میکانیزم‌های قانون سنتی به حیث مرجع اصلی رسیدگی از نظر بسیاری از مردم، بخصوص در نواحی اطرافی باقی ماند. پیروی از قانون مدون بطور متفاوت وجود داشت و محاکم، قوانین موضوعه را به نفع شریعت یا رسوم محلی نادیده می‌گرفتند. طبق گزارش سال 2012 «بنیاد آزادی»، ستره محکمه اساساً با عضویت علمای دین که معلومات‌شان درباره قوانین ملکی محدود بود تشکیل شده بود.

نظام رسمی عدالت در مراکز شهری که دولت مرکزی در آنجا قوی‌تر بود نسبتاً محکم بود و در نواحی دهاتی که تقریباً 80 فیصد جمعیت کشور در آنجا زندگی می‌کنند سست‌تر بود. در سراسر کشور، محکمه‌ها، نیروهای پولیس، و زندان‌ها کماکان در سطحی پائین‌تر از ظرفیت کامل کار می‌کردند. نظام قضائی کماکان فاقد ظرفیت رسیدگی به تعداد زیادی از قوانین جدید و اصلاحی بود. فقدان کارکنان قضائی واجد شرایط، مانع کار محاکم می‌شد. برخی مقامات بناروالی‌ها و ولایات، به شمول قضات، کمترین تعلیم را دیده بودند و قضاوت‌های خود را غالباً بر اساس فهم شخصی خود از شریعت و بدون استناد لازم به قانون مدون، موازین اخلاقی ایالتی یا عرف محلی مبتنی می‌ساختند. در یک سال اخیر در مقایسه با سال 2012، تعداد قضات فارغ‌التحصیل فاکولته حقوق که بسیاری از آنها از پوهنتون‌های دارای پوهنځی حقوق و شرعیات بودند افزایش یافت. دسترسی به قوانین و مقررات گسترش یافت اما محدودیت ارائه آنها کماکان مانع کار برخی از قضات و څارنوالان می‌شد.

کمبود گسترده قضات، بخصوص در نواحی ناامن، وجود داشت. «یوناما» قتل‌های هدفی قضات را در سراسر کشور، به شمول ولایت فراه، مستند ساخت. څارنوالان ولسوالی‌ها با تهدیدهای مشابه رو به رو بودند و در ولایات لوگر و فراه کشته میشدند. ستره محکمه گزارش کرد که تا ماه آگست تخمیناً 1،820 قاضی، به شمول 152 قاضی زن، در سطوح محکمه ابتدائی، محکمه استیناف و ستره محکمه، کار می‌کردند.

محاکم در شهرهای عمده، به حکم قانون، به قضاوت در مورد دوسیه‌های جنائی ادامه دادند. غالباً دوسیه‌های ملکی کماکان طبق نظام غیررسمی یا در برخی موارد بر اساس مذاکراتی که توسط عاملان سیستم قضایی رسمی تسهیل میشد، حل و فصل می‌شد. به سبب آنکه نظام رسمی حقوقی غالباً در نواحی روستائی وجود نداشت، ریش‌سفیدان و شوراهای محلی (مجمع‌های مشورتی، معمولاً با شرکت مردان منتخب در جامعه محلی) عامل اصلی حل و فصل دعاوی جنائی و اختلافات ملکی محسوب می‌شدند و مجازات‌های غیرمجاز نیز تعیین می‌کردند. برخی تخمین‌ها نشان میداد که 80 فیصد همه اختلاقات بوسیله شوراها/جرگه‌ها حل و فصل می‌شد در برخی موارد، شوراها حقوق زنان و اقلیت‌ها را نقض می‌کردند.

طالبان در برخی نواحی زیر کنترول خود یک نظام قضائی موازی مبتنی بر تفسیر سختگیرانه شریعت انفاذ می‌کردند. برای مثال، طالبان در ماه فبروری دستور دادند به یک زن در ملاء عام به اتهام روابط جنسی با یک مرد 40 ضربه شلاق زده شود و سپس او را از غرب ولایت غور تبعید کنند. در برخی موارد، مجازات‌های تعیین شده به شمول اعدام یا قطع اندام‌های متهمان نیز بود.

طرزالعمل‌ها یا طرق محاکمه

طرزالعمل‌ها یا طرق محاکمه به ندرت با موازین قبول شده بین‌المللی مطابقت میداشت. اداره و اجرای عدالت در نواحی مختلف کشور متفاوت بود. دولت رسماً از نظام قضایی مبتنی بر تفتیش مذهبی استفاده میکند. طبق قانون، همه متهمان باید تا زمانی که محاکمه نشده‌اند بیگناه فرض شوند و حق داشته باشند که در محاکمه خود حضور یابند و درخواست تجدید نظر بدهند. اما این حقوق همیشه مراعات نمی‌شد. در برخی ولایات محاکمه علنی صورت میگرفت اما ضابطه یکنواخت وجود نداشت. محاکمات جنایی بوسیله قضات انجام میشد زیرا حق برخورداری از محاکمه بوسیله هیئت منصفه در قانون اساسی کشور شناخته نشده است. یک متهم تهیدست همچنین حق دارد در مواردی که منابع موجود باشد به هزینه دولت با وکیل یا مشاور حقوقی مشورت کند. این حق بطور یکنواخت برآورده نمیشد و بعضاً دلیل آن کمبود شدید مشاوران حقوقی بود. اتباع غالباً از حقوق قانونی خود ناآگاه بودند. متهمان و وکلا حق داشتند شواهد فزیکی و مدارک مربوط به دوسیه خود را پیش از محاکمه بررسی کنند اما ناظران ملاحظه می‌کردند که در عمل، مدارک به رغم درخواست وکلای مدافع، غالباً پیش از ارجاع دوسیه‌ها به محکمه، به وکلای مدافع نشان داده نمی‌شد.

وکلای مدافع در محاکمات جنایی عموماً گزارش می‌کردند که مقامات نظامی قضایی تدریجاً احترام بیشتری برای نقش وکلای مدافع در محاکمات جنایی قائل می‌شوند و وجود آن نقش را تحمل کنند. اما خارنوالان و سایر مقامات مجری قانون گاهی با وکلای مدافع در محاکمات جنایی رفتار بد و تهدیدآمیز دارند. برای مثال یک سازمان غیردولتی در ولایت لغمان گزارش کرد که خارنوالی ولایت یک وکیل را که اعتراض کرده بود که «اِن.دی. اِس.» در یک موضوع جنایی قوانین را نقض کرده است به تعقیب به دلیل همکاری جنایی با عناصر ضد دولتی تهدید کرد.

موقعی که متهم در حبس نگاهداشته می‌شود محکمه ابتدائی باید ظرف 60 روز حکم صادر کند. محکمه استیناف هم دو ماه مهلت دارد تا دوسیه زندانی را بررسی کند. هر یک از دو طرف می‌تواند درخواست استیناف بدهد. تا زمانی که هر سه مرحله قضائی، یعنی ابتدائی، استیناف و ستره محکمه، طی نشده، حکم صادره، نهائی نمی‌شود. متهمی که بیگناه شناخته شود معمولاً در نظام حقوقی تحت بازداشت می‌ماند تا اینکه دوسیه او هر سه مرحله را سپری کند. اگر تا 20 روز پس از صدور حکم محکمه ابتدائی، استیناف داده نشود حکم محکمه ابتدائی، نهائی می‌شود. هر استیناف دوم باید ظرف 30 روز درخواست شود، و پس آن، دوسیه به ستره محکمه ارجاع می‌شود و ستره محکمه باید ظرف 60 روز درباره آن نظر بدهد. اگر درخواست استیناف پیش از انقضای مهلت تسلیم نشود، متهم باید به حکم قانون از زندان آزاد شود. در بسیاری موارد محاکم از عهده این مهلت‌ها بر نمی‌آمدند.

در مورد دوسیه‌هائی که قانون صریح وجود نداشت یا مواردی که قضات، خارنوالان، یا سران قوم از قانون اطلاع نداشتند، قضات و شوراهای غیررسمی قانون عرف را نافذ می‌کردند. این طریقه غالباً به نتایجی منجر می‌شد که علیه زنان تبعیض بوجود می‌آمد. طریقه «بد» که دختران را به حیث غرامت به خانواده‌هائی می‌دهند که از سوی متهمان مورد اجحاف قرار گرفته‌اند، طبق گزارشها در تعدادی از موارد ادامه کماکان داشت.

زندانیان و بازداشتیان سیاسی

گزارشی نشر نشد که حاکی از آن باشد که دولت، زندانیان و بازداشتیان سیاسی دارد.

طرق قضائی ملکی و نحوه‌های رفع شکایات

اتباع کشور در مورد نقض قانون اساسی و حقوق بشر، بطور محدود از عدالت برخوردار می‌شدند و تفسیرهای مبتنی بر اعتقادات مذهبی در تعدادی از موارد بر حقوق بشر یا حقوق مبتنی بر قانون اساسی کشور رجحان می‌یافت. قوه قضائیه کشور به سبب فساد و فقدان ظرفیت، نقش مهم یا مؤثری در قضاوت در مورد دوسیه‌های ملکی ایفا نکرد ولی در مورد تعداد زیادی دوسیه‌های مربوط به قانون حاکم بر مسائل خانوادگی، رسیدگی کرد.

و – مداخله خودسرانه در محرمیت شخص، خانواده و خانه یا مکاتبات

قانون، مداخله خودسرانه در موضوعات مربوط به محرمیت اشخاص را منع می‌کند اما دولت در عمل به این ممنوعیت‌ها توجه نکرد و کسانی که دستخوش اینگونه مداخلات بودند از حمایت قانون برخوردار نشدند.

مأموران دولت به داخل شدن جبری به خانه و محل کسب و کار اتباع ملکی بدون مجوز قضائی ادامه می‌دادند اما به گزارش «یوناما»، تعداد اینگونه موارد کاهش یافت.

مقامات، مردان و زنانی را به حیث بدل خویشان مذکر آنها که مظنون یا محکوم به جنایات بودند زندانی می‌کردند تا اشخاص متواری را وادار به تسلیم کنند. (نگاه کنید به بخش 1.د.).

شورشیان به ارعاب شرکت‌های تلفن موبایل ادامه دادند تا انها مجبور شوند خدمات خود را متوقف کنند. درباره تخریب برج‌های تلفن موبایل، رشوه دادن به نگهبانان، و قطع شبکه‌ها هنگام شب بخصوص در ولایات جنوب شرقی، جنوبی و شرقی گزارش‌هائی وجود داشت.

ز – کاربرد زور شدید و خلاف‌های دیگر در مناقشات داخلی

تداوم مناقشات داخلی به مرگ اشخاص ملکی، ربایش، بدرفتاری با زندانیان، خسارت به اموال، آوارگی ساکنان، و تعدیات دیگر منجر میشد. به سبب حملات شورشیان، وضعیت امنیت کماکان به حیث یک مسئله در طول سال باقی ماند. به گزارش «یوناما»، اشخاص ملکی، خاصتاً زنان و کودکان، کماکان آماج اصلی تشدید مناقشات مسلحانه قرار گرفتند. مرگ اشخاص ملکی بین ماه های جنوری و جون در مقایسه با دوره مشابه در سال 2012، معادل 14 فیصد افزایش یافت. اکثریت عظیم میزان مرگ اشخاص ملکی از حملات عناصر ضد دولتی ناشی می‌شد.

قتـــل هـــا: نیروهای دولتی و ضد دولتی مسئول تلفات اشخاص ملکی بودند. گزارش نیمسالی «یوناما» زیر عنوان «*گزارش درباره حفاظت اتباع کشور در مناقشات مسلحانه*» حاکی از آن بود که نیروهای ضددولتی مسئول 9 فیصد افزایش تلفات اشخاص مدنی (جمعاً 362 نفر) بود که 16 فیصد در مقایسه با نیمه اول سال 2012 افزایش داشت. گزارش «یوناما» نشان میداد که در تاریخ 5 ماه مِی، یک عضو پولیس محلی یک شخص مدنی را در ناحیه دشت آرچی در ولایت کندز کشت.

«یوناما» تذکر داد که عناصر ضددولتی مسئول 74 فیصد تلفات اشخاص ملکی در نیمه اول سال بودند که 16 فیصد در مقایسه با همان مدت در سال 2012 افزایش نشان میداد.

عناصر ضددولتی به حملات خود به رهبران مذهبی که تصور میرفت در سخنان خود شورش طالبان را مذمت کرده بودند ادامه دادند. عناصر ضددولتی همچنین به هدف قرار دادن مقامات و نیروهای دولتی ادامه دادند. آمار نشان میداد که تلفات «آلپ»، «اِی.اِن.پی.» و «آنا» در طول سال بیشر از دو برابر افزایش یافت. «یوناما» همچنین گزارش کرد که عناصر ضددولتی برای حمله به نیروهای طرفدار دولت گاهی از نواحی مسکونی اشخاص ملکی استفاده میکردند که حملات متقابل، به تلفات بیشتری در میان اشخاص مدنی منجر شود.

طالبان و عناصر ضد دولتی به کاربرد زور بی‌امان ادامه دادند و بوسیله بمب‌های موتری و حملات انتحاری و به دهاتیان، خارجیان و کارکنان سازمان‌های غیردولتی تلفات وارد کردند. حملات بوسیله بم‌های خانگی («آی.ای.دی») بیش از تاکتیک‌های دیگر در طول سال به قتل اشخاص ملکی منجر شد و عامل 34 فیصد تلفات اشخاص ملکی در نیمه اول سال به شمار رفت.

آدم ربـائـی‌ها: پولیس ضد جنائی وزارت داخله گزارش کرد که طی سال 2012 ضمن حمله طالبان به پروژه‌های ساختمانی و معدنکاری، معلمان و اتباعی که به زعم طالبان با جامعه بین‌المللی همکاری می‌کردند، 102 نفر ربوده شدند. (نگاه کنید به بخش ا.ب.). تعداد واقعی این موارد احتمالاً بیش از این بوده و این نوع حملات در طول سال ادامه یافت.

بد رفتاری بدنی، مجازات و شکنجه: ماین‌های زمینی و مهمات منفجر نشده کماکان باعث مرگ و جراحات، محدودیت نواحی تحت زراعت، و ممانعت از بازگشت آوارگان شد. «مرکز هماهنگی اقدام در مورد ماین در افغانستان» («ماکا») گزارش کرد که میزان مرگ و جراحات ناشی از ماین‌های زمینی و مهمات منفجر نشده، ثابت ماند. در سال 11-2010، بطور متوسط هر ماه 42 نفر کشته یا زخمی شدند. این اوسط ادامه یافت و در سه ماه اول سال، تعداد تلفات 123 نفر گزارش شد. علاوه بر این تلفات ناشی از ماین‌های معمولی ضد تانک و ضد نفرات، هزاران شخص ملکی دیگر نیز در اثر انفجار «آی.ای.دی.»ها کشته یا زخمی شدند. طبق گزارش «ماکا»، ماین‌های زمینی و مهمات منفجر نشده 31،847 جامعه محلی را در معرض خطر قرار داده بود که تقریباً 11 فیصد کل جوامع را تشکیل میداد. اکثر نواحی دیگر که در معرض خطر ماین قرار داشتند شامل تعداد نسبتاً کم ماین‌هائی بود که آنها را بطور خودسرانه در یک ناحیه وسیع پراکنده بودند ولی به هر حال مانع از بهره‌برداری کامل جوامع از اراضی زراعتی می‌شدند. وزارت معارف و سازمان‌های غیر دولتی به اجرای برنامه‌های تعلیمی و آگاه‌سازی از خطر ماین‌ها در سراسر کشور ادامه دادند.

عساکر خرد سال: دولت با کمک‌های بین‌المللی رسماً درباره همه کسانی که در نیروهای مسلح و پولیس به خدمت گرفته می‌شدند تحقیق می‌کرد و متقاضیانی را که زیر 18 سال عمر داشتند رد می‌کرد. با این حال گزارش‌هائی نشر یافت که کودکان نیز توسط نیروهای امنیتی ملی افغانستان («ای‌اِن‌اِس‌اِف») و «اِی‌اِن‌پی» و شبه‌نظامیان طرفدار دولت استخدام و به کار گرفته می‌شدند. «یوناما» 16 مورد از به کارگیری کودکان در قوای مسلح طرفدار دولت و «ای‌اِن‌اِس‌اِف» در نیمه اول سال را مستند ساخت. از این میان، دست‌کم هفت کودک توسط «آلپ»، یکی توسط «اِی‌اِن‌پی»، و 23 نفر توسط طالبان و دیگر عناصر ضددولتی استخدام شدند. گزارش‌ها نشان میداد که کودکان در پاره‌ای موارد کارت‌های شناسائی ملی را دستکاری می‌کردند تا عمر آنها را 18 سال یا بیشتر نشان بدهد و بتوانند طرق رسمی تحقیق را دور بزنند و در بعضی موارد این کار را با آگاهی مقامات دولتی انجام می‌دادند. رسانه‌ها نیز گزارش کردند که از وجود کودکان در برخی موارد برای مقاصد جنسی قوماندان‌های پولیس استفاده می‌شد.

«یوناما» همچنین استخدام کودکان را در گروه‌های مسلح مستند ساخت. طالبان و دیگر عناصر ضددولتی دست کم 23 کودک را به خدمت گرفتند. در برخی موارد، طالبان و دیگر عناصر ضددولتی از کودکان به حیث بمگذارهای انتحاری و سپر بلا استفاده می‌کردند و در موارد دیگر از آنها برای کارهای دیگر خود مانند جابجا کردن و گذاشتن «آی ای دی»ها، خاصتاً در ولایات جنوبی، بهره‌برداری می‌کردند. رسانه‌ها، سازمان‌های غیر دولتی و ادارات مربوط به سازمان ملل متحد گزارش کردند که طالبان کودکان را فریب می‌دادند و با وعده پول و بهانه‌های کاذب مذهبی آنها را مجبور می‌کردند بمگذار انتحاری شوند.

همچنین نگاه کنید به گزارش سالانه وزارت امور خارجه امریکا زیر عنوان *«گزارش قاچاق اشخاص»* در ویبسایت www.state.gov/j/tip/

سایر بدرفتاری‌های مرتبط با مناقشات

محیط امنیتی افغانستان همچنان بر توانمندی سازمان‌های انسان‌دوست در راستای فعالیت آزادانه در بسیاری نواحی کشور اثر منفی می گذاشت. شورشیان عمداً کارکنان دولت و سازمان‌های امدادگر را هدف قرار میدادند.

افراد مظنون طالبان به موترهای سازمان‌های غیردولتی آتش گشودند و به دفاتر سازمان‌های غیردولتی حمله بردند. خشونت و بی ثباتی مانع انکشاف، امداد و عملیات نوسازی شد. سازمان‌های غیردولتی گزارش کردند که شورشیان، افراد قدرتمند محلی، و رهبران ملیشه‌ها، رشوت مطالبه می‌کردند تا ملزومات امدادی را به داخل کشور بیاورند و توزیع کنند. «یوناما» 12 حمله به شفاخانه‌ها و کارکنان طبی را در نیمه اول سال مستند ساختند.

طالبان در ماه آگست پنج کارمند افغان کمیته بین‌المللی امداد و یک سازمان خارجی را که از سال 1988 در کشور فعالیت داشتند در هرات ربودند و به قتل رساندند. قربانی ششم برای وزارت امداد و انکشاف زراعتی کار میکرد.

طالبان برای متوقف ساختن عملیات دولت و اقدامات انکشافی به پخش نمودن پیام‌های تهدید آمیز ادامه دادند. شورشیان از وجود اشخاص ملکی، به شمول اطفال، به حیث سپر بلا استفاده می‌کردند و این کار را با قرار دادن آنها در معرض آتش یا قرار دادن عمیات خود در محیط‌های ملکی انجام می‌دادند.

در جنوب و شرق کشور، طالبان و دیگر عناصر ضد حکومت غالباً اهالی محل را مجبور می‌کردند که به جنگجویان آنها غذا و پناه بدهند. طالبان همچمنین به حمله به مکاتب، ستیشن‌های رادیو، و ادارات دولتی ادامه دادند.

در تاریخ 29 ماه مِی، یک گروه متشکل از چهار بم گذار انتحاری به اداره «آی.سی.آر.سی.» در جلال آباد حمله کردند.، یکی از بمگذاران خود را جلوی در ساختمان منفجر ساخت و یک نگهبان کشته شد. نیروهای امنیتی به این حمله پاسخ دادند و بقیه مهاجمان را کشتند. طالبان بیانیه ای منتشر کرد و دست داشتن در آن واقعه را تکذیب کرد. تا پایان سال هیچ گروهی آن حمله را به خود نسبت نداد.

قسمت 2. مراعات آزادی‌های مدنی، به شمول:

إ- آزادی بیان و مطبوعات

قانون اساسی کشور آزادی بیان و مطبوعات را پیش‌بینی کرده است اما دولت این حقوق را در عمل، محدود ساخت.

آزادی بیان: مقامات برای خاموش کردن منتقدان، به اعمال فشار، وضع مقررات، و انواع تهدیدها متشبث شدند. سیاستمداران، مقامات امنیتی، و سایر کسانی که در مسند قدرت بودند تعداد فزاینده ای از ژورنالیست‌ها را به دلیل مطالبی که گزارش می‌کردند بازداشت، تهدید یا مزاحمت میکردند. در سطح ولایات که رسانه‌ها به شخصیت‌های خاص یا احزاب سیاسی، به شمول دلالان محلی قدرت، مانند رهبران عساکر سابق دوره مجاهدین که بسیاری از ستیشن‌های رادیو و رسانه‌های تحریری را در اختیار داشتند و بر محتویات آنها اعمال نفوذ می‌کردند آزادی بیان و رسانه‌های مستقل حتی بیشتر زیر فشار قرار گرفتند. بسیاری از جنگ‌سالاران محلی وجود رسانه‌های مستقل را در ولایت‌های خود تحمل نمی‌کردند.

آزادی مطبوعات: به رغم موانع، رسانه‌های تحریری به نشر مجلات، خبرنامه‌ها، و روزنامه‌های مستقل ادامه دادند، هر چند که تیراژ آنها پائین بود. طیف وسیعی از سرمقالات و نشرات روزانه، علناً از حکومت انتقاد می‌کردند. اما به سبب بالا بودن میزان بیسوادی، بیشتر اتباع کشور، تلویزیون یا رادیو را به رسانه‌های تحریری ترجیح می‌دادند. رادیو به سبب آنکه نسبتا در دسترس همگان بود، بیش از همه طرفدار داشت و دامنه نفوذ آن 81 فیصد بود در حالی که دامنه پوشش تلویزیون 42 فیصد و رسانه‌های تحریری 13 فیصد بود.

در سال 2012، وزارت اطلاعات و کلتور («اِم.آی.سی.») پیش‌نویس قانون رسانه‌ها را برای اظهار نظر از سوی عوام ارائه کرد و هدف این بود که جایگزین قانون رسانه‌های همگانی سال 2009 بشود. تحلیلگران محلی و بین‌المللی از آن پیش‌نویس بسیار انتقاد کردند و استدلال کردند که بر کنترول دولت بر رسانه‌های می‌افزاید و محدودیت‌های تازه‌ای، مانند تشکیل محکمه‌های خاص، بر آزادی مطبوعات، بوجود می‌آورد. در آغاز سال، پیش نویس آن قانون ظاهراً به سبب مخالفت عموم رد شد اما در ماه جولای در حالی که مناقشه میان ژورنالیست‌ها و وزارت اطلاعات و کلتور در گرفته بود مباحثات برای جایگزین کردن قانون سال 2009 از سر گرفته شد. وزیر اطلاعات تعدیلاتی برای قانون سال 2009 مطرح ساخت که برای ارجاع دوسیه ها به محکمه برای تعقیب جنائی در صورت توهین آمیز بودن یک بیان خاص از اختیارات بیشتری برخوردار باشد. در ماه سپتمبر مجلس پائین پارلمان اصلاحیه ها را با اکثریت فاحش آرا تصویب کرد اما تا پایان سال هنوز به تصویب مشرانو جرگه (مجلس بالا) نرسیده بود.

وزارت اطلاعات و کلتور اختیار دارد که مطبوعات و رسانه‌ها را تابع مقررات خاص سازد اما تا پایان سال کمیسیون رسانه‌های همگانی را به موجب قانون برای اجرای آن اختیارات ضرورت دارد هنوز تشکیل نشده بود. برخلاف سالیان پیش، گزارش‌های موثقی وجود نداشت که حکایت از آن داشته باشد که دولت مستقیماً کوشیده است عملیات آن وزارت را محدود سازد. با جودی که قانوناً وزارت اطلاعات و کلتور مسئول نظارت بر رسانه‌ها است، شورای علمای دین («شورای علما») بر امور مربوط به رسانه‌ها نفوذ در خور توجه داشت. در ماه نوومبر، کمیسیون مستقل انتخابات («آی.ای.سی.») به نوبه خود کمیسیون رسانه‌ها را تشکیل داد تا بر پوشش خبرهای مربوط به نامزدان ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی پیشاپیش دوره قانونی مبارزات انتخاباتی که در سال 2014 آغاز می‌شود توسط رسانه‌های تحریری و رادیو و تلویزیون نظارت کند. در تاریخ 30 ماه دیسامبر، کمیسیون رسانه‌های «آی.ای.سی.» مقرراتی را که رسانه‌ها باید در انتخابات

آینده مراعات کنند اعلان کرد. چنین به نظر میرسید که این مقررات، گزارش کردن نظرسنجی‌ها و فعالیت های دیگر به شمول انتقاد از نامزدان معرفی شده در دوره پیش از انتخابات را منع میکند. این موضوع مورد انتقاد رسانه‌ها قرار گرفت.

خشونت و مزاحمت: مقامات برای ساکت کردن ژورنالیست‌های مخالف دولت، بخصوص کسانی که از مصونیت داشتن متخلفان، جنایات جنگ، مقامات دولت، و شخصیت‌های قدرتمند محلی، شدیداً انتقاد می‌کردند مرتباً به تهدید، خشونت و ارعاب متشبث می‌شدند. برای مثال در ماه جولای، مقامات یک خبرنگار *روزنامه ماندگار* را به خاطر اینکه درباره فساد در «دفتر عالی نظارت و مبارزه با فساد» («هو»)، که سازمان دولتی مسئول کاهش فساد است، مقاله نوشته بود بازداشت کردند. گفته میشود که رئیس «هو»، در واکنش به آن مقاله، خواستار بازداشت آن ژورنالیست از سوی دفتر لوی څارنوالی شد و او را پس از 10 روز بازداشت به قید ضمانت آزاد کردند. این قضیه تا پایان سال حل نشده بود.

وضعیت فعلی امنیت، یک محیط خطرناک برای ژورنالیست‌ها محسوب می‌شود، حتی موقعی که مشخصاً هدف قرار نگرفته باشند. در چندین مورد، اوباش به ژورنالیست‌هائی که سرگرم گزارش کردن تظاهرات بر علیه حکومت بودند حمله کردند. مؤسسه «نای میدیا واچ» که مراقب وضعیت رسانه‌ها است گزارش کرد که موارد خشونت و تهدید علیه ژورنالیست‌ها افزایش یافته و در پایان سال گزارش داد که تقریباً 70 فیصد آن موارد را میتوان به دولت یا کسی که در دولت است نسبت داد. برای مثال، در تاریخ 27 ماه جولای، ولسوالی ولایت پروان و محافظانش در رستورانی در کابل با یک ژورنالیست که در فیس‌بوک از ولسوالی انتقاد کرده بود رو به رو شدند و او را با بوتل مضروب ساختند.

یک سازمان مستقل حامی ایمنی ژورنالیست‌ها مدام به تأمین یک مأوای امن برای ژورنالیست‌هائی که با تهدیدات مواجه بودند ادامه داد. آن سازمان گزارش کرد که مقامات مجری قانون عموماً برای فراهم کردن کمک برای ژورنالیست‌هائی که هراس آنها بی اساس نبود همکاری می‌کردند اما محدودیت ظرفیت تحقیقی آنها موجب می‌شد که دوسیه‌ها در بسیاری موارد لاینحل بماند. انجمن مستقل وکلای افغان یک کمیته قانون رسانه‌ها تشکیل داد تا برای مؤسسات مربوط به رسانه‌ها پشتیبانی، مهارت و خدمات قانونی فراهم سازد.

تعداد ژورنالیست‌های زن مدام کم بود. گزارشگران زن در انجام حرفه خود با دشواری رو به رو بودند، هرچند که برخی از زنان نظارت بر تعدادی از ستیشن‌های رادیو در سراسر کشور نظارت داشتند و برخی از ستیشن های رادیو به رسیدگی به مسائل زنان اختصاص داشتند. عواملی چون ضعف امنیت، ظرفیت کم، فقدان دسترسی به تعلیم، و ناامنی شرائط کار کماکان مشارکت زنان در رشته رسانه‌ها را محدود میساخت. کمیته ایمنی ژورنالیست‌های افغان همچنین گزارش کرد که خبرنگاران زن مورد بدرفتاری جنسی از سوی مدیران رسانه‌ها قرار میگرفتند.

سانسور یا محدودیت محتوا: گفته می‌شد که دولت می‌کوشید رسانه‌ها را مستقیماً یا بطور غیرمستقیم سانسور کند و گزارش‌های آنها را در باره موضوع‌هائی که با نظر دولت مغایرت داشت محدود سازد. گفته شد در تاریخ 2 ماه آگست، وزارت داخله و «اِن.دی.اِس.» خبرگزاری پژواک را زیر فشار قرار دادند تا یک گزارش را که از رهبری «اِی.اِن.پی.» به خاطر بالا بودن تلفات در یکی از عملیات پولیس انتقاد کرده بود از ویبسایت خود حذف کند.

برخی از ناظران رسانه‌ها مدعی بودند که ژورنالیست‌ها به سبب ترس از تلافی‌جوئی خشونت‌بار از سوی

مقامات پولیس ولایتی و خانواده‌های متنفذ، در مورد گزارش مربوط به فساد اداری، اختلاس اراضی، دخالت مقامات محلی در قاچاق مواد مخدر، به خودسانسوری متشبث می‌شدند. به سبب اینگونه فشارها، رسانه‌هاغالباً ترجیح میدادند درباره موضوع‌های حساس به نقل از رسانه‌های خارجی اکتفا کنند و در برخی موارد خبرهایی را که خود تهیه کرده بودند به ژورنالیست‌های خارجی می‌دادند.

قوانین افترا/امنیت ملی: در قانون جزا و قانون سال 2009 رسانه‌های همگانی، برای هتک حیثیت مجازات‌های حبس و جریمه مالی در نظر گرفته شده بود. موضوع هتک حیثیت گاهی در عمل به حیث بهانه‌ای برای خفه کردن انتقاد از مقامات دولت به کار می‌رفت. در ماه می، دفتر لوی څارنوالی درباره خبرگزاری پژواک در پی نشر یک گزارش در روزنامه «*هشت صبح*» درباره رواج فساد و تبعیض به نفع خویشاوندان در وزارت به تحقیق پرداخت. دفتر لوی څارنوالی مدعی شد که افترا روا شده اما آن دوسیه طبق قانون، قبلاً مورد بررسی وزرت اطلاعات و قرار نگرفته بود.

اثر غیردولتی: ژورنالیست‌ها مدام با تهدیدات از سوی طالبان و دیگر شورشیان رو به رو بودند. خبرنگاران اذعان میکردند که از انتقاد از شورشیان و برخی کشورهای همسایه در گزارش‌های خود اجتناب میکردند زیرا از انتقام طالبان هراس داشتند. خشونت نسبت به ژورنالیست‌ها، خبرنگاران و رسانه‌ها و ارعاب آنها از سوی نیروهای شورشی و طالبان به حیث نگرانی باقی ماند و مدام فضای عملیات ژورنالیست‌ها را محدود میکرد.

طالبان رسانه‌ها، خاصتاً ژورنالیزم تحریری را مستقیماً و نیز بطور غیرمستقیم زیر نفوذ خود داشتند و این کار را با تهدید به رساندن آسیب بدنی به برخی از ژورنالیست‌ها و بوسیله تحمیل مستقیم خبرهایشان به دیگران انجام میدادند. ژورنالیست‌ها گزارش کردند که اگر خبرهائی را که به نفع دولت است نشر کنند مورد تهدید قرار میگیرند.

کمیته حمایت از ژورنالیست‌ها گزارش کرد که خبرنگاران داخلی و خارجی مدام در معرض خطر ربوده شدن قرار داشتند.

آزادی انتیرنت

گزارش‌های موجهی نشر می‌شد که دولت دسترسی به انتیرنت را محدود ساخته است. در ماه جون 2012، وزارت تیلی کمیونیکیشتن یا مخابرات، اعلام کرد که در نظر دارد ویب‌سایت‌های حاوی تصاویر و مطالب قبیحه و قمار را مسدود کند اما در طول سال برای اجرای این کار مدام فاقد ظرفیت بود.

طالبان نیز از سایت‌های انتیرنتی (مانند «تویتر») برای نشر پیام‌های خود استفاده می‌کردند. هر چند پوشش انتیرنت وسیع بود اما به سبب بالا بودن قیمت‌ها، کافی نبودن محتوای محلی، و بیسوادی، میزان استفاده از اینترنت پائین بود.

آزادی آکادمیک و وقایع فرهنگی

دولت برای برنامه‌های درسی و تحقیقاتی که غیر اسلامی می پنداشت محدودیت‌های وضع کرده بود که مستلزم تأیید از سوی «وزارت‌ها و نهادهای مربوطه» مانند وزارت حج و امور مذهبی بود. قانونگذاران

محافظه کار از آنچه که، مانند «*صدای افغانستان*»، به باور آنها «هرزه و غیر اسلامی» بود انتقاد میکردند و ناموفقانه خواستار آن شدند که وزارت اطلاعات و کلتور، پخش «برنامه‌های غیراسلامی» را منع کند. خوانندگان و هنرپیشه‌های زن مرتباً تهدید به مرگ میشدند.

ب – آزادی تجمع و انجمن مسالمت‌آمیز

آزادی تجمع

دولت عموماً به حق اتباع به تظاهرات مسالمت‌آمیز احترام میگذاشت. تجمعات یا اعتراضات عمومی متعددی در طول سال برگزار شد که به انواع هدفها، به شمول مبارزه با فساد، اعتراض علیه تلفات اشخاص ملکی، و اعتراض علیه خشونت نسبت به زنان، مربوط می‌شد. در ماه مِی که پارلمان «قانون منع خشونت علیه زنان» («اِیواو») را مورد مشوره قرار داد، بیش از 700 محصل پوهنتون کابل به خیابان‌ها ریختند. آنها با در دست داشتن پرچم‌های به رنگ سبز و سفید، آن قانون را ضد اسلامی خواندند و اظهار داشتند که اگر آن قانون فسخ نشود آنها به طالبان می‌پیوندند. چند روز بعد، ده‌ها زن برای اعتراض متقابل به خیابانها ریختند و خواستار ابقاء آن قانون شدند.

آزادی انجمن

قانون سال 2009 درباره احزاب سیاسی، موظف میساخت که احزاب نزد وزارت عدلیه ثبت نام کنند و هدفهای منطبق با اسلام را پیگیری کنند. قانون بر موانع ثبت نام احزاب افزود و مقرر ساخت که احزاب باید دست‌کم 10،000 عضو ثبت نام شده داشته باشند.

در ماه اپریل 2012، شورای وزیران مقرراتی را تصویب کرد تا احزاب سیاسی را ملزم سازد ظرف یک سال پس از تاریخ ثبت نام، دست‌کم در 20 ولایت دفاتری دائر کنند. به احزاب هشدار داده شد که اگر در مراعات این مقررات کوتاه آیند از فهرست رسمی وزارت عدلیه حذف میشوند. در یک بررسی سرتاسری در طول سال در مورد ایجاد دفاتر ولایتی احزاب، وزارت عدلیه متوجه شد که احزاب گوناگون آن مقررات را مراعات نکرده‌اند اما تا پایان سال نام آنها از فهرست حذف نشد.

ج – آزادی مذهب

رجوع کنید به «*گزارش بین‌المللی آزادی مذهب*»، وزارت امور خارجه امریکا، در ویب سایت www.state.gov/j/drl/irf/rpt/

د - آزادی گشت و گذار، آوارگان داخلی، حمایت از پناهندگان، و اشخاص فاقد تابعیت

آزادی گشت و گذار داخلی، سفر به خارج، مهاجرت، و بازگشت مهاجران به کشور در قانون پیش بینی شده است اما دولت گاهی گشت و گذار اتباع را به دلایل امنیتی محدود می‌کرد.

دولت با کمیشنری عالی پناهندگان ملل متحد («یو.اِن.اِچ.سی.آر.»)، «سازمان بین‌المللی مهاجرت»، و دیگر سازمان‌های انساندوست در راه تأمین حمایت و کمک برای آوارگان داخلی، پناهندگان، بازگرداندن پناهندگان،

و دیگر اشخاصِ نیازمندِ توجه، مدام به همکاری ادامه داد. کمک دولت به اشخاص آسیب‌پذیر، به شمول بازگشتگان از پاکستان و ایران، اندک بود و اتکاء به جامعه بین‌المللی ادامه یافت.

گشت و گذار داخل کشور: رانندگان تاکسی، لاری، و موترهای سرویس یا بَس گزارش می‌کردند که نیروهای امنیتی پوسته‌های غیرقانونی ایجاد می‌کردند و از مسافران پول و اجناس اخاذی می‌کردند.

بزرگترین مانع گشت و گذار در پاره‌ای نواحی کشور فقدان امنیت بود. در بسیاری نواحی خشونت شورشیان، راهزنی، ماین‌های زمینی، و «آی.ای.دی.»ها سفر را بخصوص هنگام شب فوق‌العاده خطرناک می‌کردند.

شورشیان مسلح نیز با ایجاد پاسگاه‌های غیرقانونی، پول و اجناس اخاذی می‌کردند. طالبان بر باشندگان محلی در محلاتی که تحت تسلط شان بود، بیشتر در جنوب شرق کشور، قیود شب گردی وضع میکردند.

برخی رسوم اجتماعی، آزادی گشت و گذار زنان را بدون رضایت یک خویشاوند مرد یا بدون همراهی و مراقبت یک خویشاوند مرد محدود می‌کرد.

آوارگان داخلی («آی.دی.پی.» ها)

گشت و گذار داخلی مردم افزایش یافت که عمدتاً از عملیات عسکری و نیز در اثر آفات طبیعی و شرایط غیرعادی کار ناشی می‌شد. به گزارش «یو.اِن.اِچ.سی.آر.»، تا پایان سال، تخمیناً 590،184 نفر آواره داخلی به سبب مناقشات در کشور وجود داشت. مناقشات و خصومت‌های مسلحانه، بدتر شدن امنیت عمومی، تهدیدها، ارعاب، و عملیات عسکری عمدتاً علل مشخص آوارگی شناخته میشد. به گفته مرکز مراقبت بر آوارگان داخلی، بیش از نیمی از آوارگان داخلی در چهار ولایت هرات، ننگرهار، هیلمند و کندهار سکونت یافته بودند.

تا پایان ماه سپتمبر، تعداد آوارگان داخلی به سبب بروز مناقشات جمعاً به 113,241 نفر رسیده بود. در همان مدت، نیروهای کار منطقوی «آی.دی.پی.» که همکاری مؤسسات مختلف را برای تشخیص نیازهای آوارگان ارزیابی می‌کردند 87,093 نفر را که در اثر جنگ آواره شده بودند از کمک‌های غیر غذایی نیروهای منطقوی برخوردار ساختند.

محدودیت دسترسی سازمان‌های انساندوستانه، سبب تأخیر در شناسائی، ارزیابی، و کمک به موقع به آوارگان داخلی می‌شد و این موضوع سبب میشد که تعداد آوارگان داخلی بسیار بیش از ارقام رسمی دولت باشد. آوارگان داخلی مدام با تبعیض، از دسترسی به حفاظت اساسی، به شمول امنیت و سرپناه شخصی و فزیکی محروم بودند. آوارگان داخلی در مناطق شهری با تبعیض، کمبود امکانات صحی و دیگر خدمات اساسی رو به رو بودند و دائماً در معرض خطر اخراج از مناطقی بودند که به گفته مرکز نظارت بر آوارگان داخلی بطور غیرقانونی اشغال شده بود. زنان در کمپ‌های «آی.دی.پی.» سطوح بالائی خشونت خانگی را گزارش می کردند. برای امرار حیات و کار کردن در مدت آوارگی فرصت‌های محدودی وجود داشت و این امر به آوارگی مجدد منجر می‌شد و ردیابی اشخاص آسیب‌پذیر را دشوار می‌کرد. آی.دی.چی. ها معمولاً به خدمات محلی دسترسی داشتند اما برخی نواحی از مکتب ها و دیگر خدمات دور بودند.

حمایت از آوارگان

دسترسی به پناه: دادن پناه یا وضعیت پناهندگی در قوانین پیش‌بینی نشده و دولت سیستمی جهت فراهم ساختن حمایت از پناهندگان ایجاد نکرده است. طبق میثاق‌های بین‌المللی و توافق‌ها میان افغانستان، پاکستان، و «یو.اِن.اِچ.سی.آر.»، مراجعت پناهندگان باید رضایتی باشد.

در عمل، دولت به تأمین حمایت در برابر اخراج یا بازگرداندن پناهندگان به کشورهائی که جان یا آزادی آنها به دلایل نژاد، مذهب، ملیت، عضویت در یک گروه خاص، یا اعتقادات سیاسی، مورد مخاطره قرار می گرفت ادامه داد.

ظرفیت دولت برای جذب آوارگان بازگشته، پائین بود، هر چند که طبق راپور «یو.اِن.اِچ.سی.آر.»، مشکلات اقتصادی و امنیتی در پاکستان و ایران به افزایش تعداد آوارگان افغان بازگشته در سال 2012 منجر شده بود و به سبب عدم اطمنیان نسبت به امنیت در دوره پس از انتقال، تعداد آوارگانی که باز می‌گشتند کاهش یافت.

در طول سال، بیش از 30,000 پناهنده افغان به رضای خود و با کمک «یو.اِن.اِچ.سی.آر.»، به کشورشان بازگشتند. تعداد متوسط روزانه بازگشته‌ها در طول سال 40 فیصد نسبت به مدت مشابه در سال 2012 افزایش نشان میداد.

دسترسی به خدمات اساسی: اسکان مجدد بازگشتگان، دشوار بود. «یو.اِن.اِچ.سی.آر.» به اتفاق افغانستان، ایران، و پاکستان یک ستراتیژی با هدف حفظ موقعیت پناهندگی برای کسانی که در کشورهای همسایه باقی مانده بودند ایجاد کردند که ضمناً به تلفیق مجدد بازگشتگان در جامعه از طریق کمک‌های هدفمند، به شمول کمک در ساحات تعلیم، صحت و استخدام، خدمت می‌کرد. بازگشتگان در ظاهر به صحت، تحصیل، و خدمات دیگر بصورت مساوی دسترسی داشتند اما در عمل، در برخی از مناطق که تلفیق بیشتری می‌بایستی در آنجا صورت می‌گرفت، امکانات حمل و نقل یا وجود راه‌هائی که به دهات و مراکز شهری دور می‌رسید محدود بود و دسترسی به آن خدمات و امکانات اقتصادی را دشوار می‌ساخت.

بخش 3 – احترام به حقوق سیاسی: حق اتباع به تغییر حکومت خویش

قانون اساسی کشور این حق را برای اتباع پیش بینی کرده است که حکومت خود را بطور مسالمت‌آمیز تغییر دهند، و اتباع این حق را در عمل در انتخابات پارلمانی سال 2010 بر مبنای حق رأی عمومی اِعمال کردند. اما انتخابات در اثر تقلب و فساد شدید و گسترده خدشه دار شد. تا مدت تقریبا یک سال پس از آنکه پرزیدنت کرزی یک محکمه خاص انتخابات («آی.ای.سی.») که در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود برای رسیدگی به نتایج انتخابات در کشور، ایجاد کرد، انتخابات پارلمانی مختل ماند. در سال 2011 رئیس‌جمهور کرزی با صدور فرمانی اعلام کرد که «آی.ای.سی.» تنها مرجع رفع بن‌بست پارلمان است. در ماه جولای، رئیس جمهور کرزی دو قانون دیگر را که به تصویب پارلمان رسیده بود توشیح کرد و یک چارچوب انتخاباتی محکمتر پیش از انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات شوراهای ولایتی سال 2014 ایجاد کرد.

انتخابات و مشارکت سیاسی

انتخابات اخیر: انتخابات پارلمانی سپتمبر 2010 در میان تدابیر امنیتی شدید و با وجود مشکلات یا چالش‌های لوژیستیکی، برگزار شد. تقلب و فساد گسترده، بخصوص در سطح منطقوی، موانعی برای انتخابات ایجاد کرد.

ناظران بین‌المللی و گروه‌های جامعه ملکی، موارد پر کردن صندوق‌های رأی‌دهی با آراء ساختگی، حوزه‌های رأی‌گیری غیرحقیقی، و مداخلات اعضای هیئت‌های انتخاباتی را مستند ساختند. بخصوص در مناطقی که عدم امنیت شدیداً حاکم بود و حضور ناظران و مراقبت مباشران نامزدان محدود بود و تعداد زنان در میان اعضای هیئت انتخابات کم بود، تقلب صورت می‌گرفت. در پاسخ به اعتراضات نسبت به نتایج انتخابات، رئیس جمهور کرزی در دیسمبر 2010 یک محکمه خاص را برای رسیدگی به نتایج انتخابات و توصیه اصلاحات، منصوب ساخت. «آی.ای.سی.»، اعضای پارلمان، و سازمان‌های غیردولتی، قانونیت و انطباق محکمه خاص با قانون اساسی را به چالش کشیدند و خواستار انحلال آن شدند. ایجاد محکمه خاص به یک بن‌بست سیاسی منجر شد و اقدام قوه مقننه را عملاً تا ماه جون 2011 متوقف ساخت.

با وجودی که تدارکات امنیتی در قیاس با زمان انتخابات ریاست جمهوری سال 2009 بهتر شده بود، امنیت مدام در بسیاری جاها نارسا بود و بی قاعده‌گی‌های متعددی پیش آمد، به شمول ارعاب رأی‌دهندگان، کارکنان حوزه های رأی‌گیری، و کاندیدها، بخصوص زنان.

در سال 2009، اتباع در دومین انتخابات ریاست جمهوری کشورشان که بر اساس رقابت کاندیدها برگزار شد شرکت کردند. پس از آنکه عبدالله عبدالله، رقیب کرزی، از مرحله نهائی رأی‌گیری کنار رفت، «آی.ای.سی.» اعلام کرد که کرزی برای دومین دوره به مقام ریاست جمهوری انتخاب شده است. آن انتخابات نیز در اثر اتهامات در مورد تقلب گسترده، خدشه دار شد.

احزاب سیاسی: نسبت‌های منفی با گروه‌های ملیشه خشونتگرا و رژیم کمونیستی سابق، و همچنین ادعاها در مورد تداوم فساد و بی کفایتی، سبب شد که بسیاری از اتباع، احزاب سیاسی را به دیده سوء ظن بنگرند. قانون سال 2009 احزاب برای نخستین بار در تاریخ کشور به احزاب حق موجودیت به حیث نهادهای رسمی داد. قانون احزاب، مقرر میدارد که احزاب باید حد اقل ۱۰هزار عضو از حد اقل 22 ولایت داشته باشند. پس از آنکه آن قانون در سال 2009 تصویب شد بسیاری از احزاب سیاسی شکایت کردند که برای تکمیل مراحل ثبت نام پیشاپیش انتخابات پارلمانی سال 2010 مهلتی بسیار کوتاه دارند. «مؤسسه دموکراتیک ملی» راپور داد که تعدادی از احزاب مدعی شده‌اند که وزارت عدلیه که مسئول ثبت نام احزاب سیاسی بوده تقلب کرده و با احزاب رفتار نا برابر داشته است.

احزاب سیاسی همیشه قادر به انجام فعالیت در سر تا سر کشور نبودند، بخصوص در مناطقی که خشونت ضد دولت بر وضعیت عمومی امنیت اثر منفی می‌گذاشت. خشونت علیه مشارکین در سیستم احزاب سیاسی، حتی در طول دورانی که انتخابات وجود نداشت، رایج بود. در 18 ماه آگست، 56 حزب سیاسی نزد وزارت عدلیه ثبت نام شده بودند. در ماه اپریل 2012 شورای وزیران مقرراتی را تصویب کرد که احزاب سیاسی را ملزم میساخت که ظرف یک سال در دست کم 20 ولایت دفاتری دایر کنند و هشدار میداد که احزابی که در مراعات این مقررات قصور کنند نامشان از فهرست رسمی وزارت عدلیه حذف میشود.

به گفته مقامات وزارت عدلیه، یک حزب که نامش از دفتر ثبت حذف میشد باز هم می‌توانست تشکیل جلسه بدهد و به فعالیت‌های سیاسی «غیررسمی» بپردازد اما نامزدان احراز مقام های سیاسی نمیتوانستند زیر نام آن حزب فعالیت کنند. وزارت عدلیه طی یک بررسی سرتاسری دفاتر ولایتی احزاب سیاسی در طول سال، متوجه شد که احزاب سیاسی مختلف مقررات را مراعات نکرده‌اند اما علناً اعلام نکرد که نام حتی یکی از احزاب از فهرست حذف شده است. اعضای احزاب ولایتی اظهار داشتند که روند نظارت وزارت عدلیه یکنواخت نیست و بعضی از احزاب گزارش میکردند که بطور منظم با مقامات وزارت عدلیه تعامل دارند در

حالی که بقیه هیچگونه تعامل ندارند. احزاب کوچکتر با منابع کمتر گله داشتند که مقررات جدید بطور غیرمنصفانه آنها را هدف قرار داده است. به گفته تحلیلگران سیاسی، برخی احزاب معتقد بودند که مقرارت وزارت عدلیه کوششی برای کنار گذاشتن احزاب مخالف دولت استّ خاصتاً پیش از انتخابات ریاست جمهوری و ولایتی سال 2014.

مشارکت زنان و اقلیت ها: قانون اساسی کرسی‌هائی برای زنان و اقلیت‌ها در هر دو مجلس پارلمان پیش‌بینی کرده است. قانون اساسی مقرر می‌دارد که دست کم 68 نماینده زن در مجلس ولسی جرگه در پارلمان ملی عضویت داشته باشند و ضمناً 10 کرسی برای اقلیت قومی کوچی در نظر گرفته شود. بموجب قانون اساسی، رئیس جمهور باید یک سوم اعضای مجلس سنا (مشرانو جرگه) را منصوب سازد که شامل دو عضو معیوبین و دو کوچی می‌باشد. پنجاه فیصد منصوبان رئیس جمهور در مجلس سنا باید زن باشند. یک کرسی در مجلس سنا باید برای انتصاب یک نماینده سیک یا هندو در نظر گرفته شود. در 4 ماه سپمتبر، رئیس جمهور کرزی یک فرمان ریاست جمهوری صادر کرد و در انتخابات پارلمان سال 2015 یک کرسی در مجلس ولسی جرگه برای انتصاب یک نماینده سیک یا هندو در نظر گرفته شود. در تاریخ 15 ماه دیسمبر، مجلس ولسی جرگه رآی داد فرمان ریاست جمهوری لغو شود. این مسئله تا پایان سال حل نشده بود.

سیستم تعیین سهمیه قانونی که در قانون اساسی برای زنان در نظر گرفته شد مقرر می‌دارد که بیش از 25 فیصد اعضای ولسی جرگه باید زن باشند. اما زنان از آن سهمیه فراتر رفتند و 27 فیصد کرسی ها را احراز کردند. طریقه‌های اجتماعی مروج یا سنتی، به شمول ضرورت به کار رفتن همراهی خویشاوند مرد یا مذکر یا کسب اجازه از خویشاوند مذکر برای کار کردن، که مشارکت زنان را در ساحات سیاسی و فعالیت‌های خارج از جامعه محلی آنها محدود می‌سازد، احتمالاً همینطور به جا می‌ماند و در ترکیب حکومت مرکزی که زیر تسلط مردان است اثر خواهد گذاشت. قانون انتخابات مصوب ماه جولای سهمیه عضویت زنان را در شوراهای ولایتی از 25 فیصد به 20 فیصد کاهش داد و سهمیه عضویت زنان در شوراهای ولسوالی و قریه جات را نیز بکلی حذف کرد. تا پایان سال هیچ شورای ولسوالی و نیز هیچ شورای قریه یا ده تشکیل نشد.

زنان فعال در زند گی عمومی مدام با تهدید ها و خشونت‌هائی در سطوح مختلف از سوی طالبان و دیگر گروه‌های شورشی رو به رو بودند و هدف حملات آنها واقع می‌شدند. گفته می‌شد که بیشتر نمایندگان زن در پارلمان، نوعی تهدید یا ارعاب را تجربه می‌کردند. بسیاری از آنها معتقد بودند که دولت نمی‌تواند یا نمی‌خواهد آنها را حفاظت کند. در ماه آگست، فریبا کاکړ، عضو مؤنث پارلمان، با تهدید اسلحه در غزنی ربوده شد و یک ماه بعد در ازاء آزاد شدن جنگنده‌های طالبان آزاد شد.

اعضای مؤنث شورای عالی صلح مدام در مشارکت در تصمیم گیری‌های عمده مربوط به روند صلح با موانعی رو به رو میشدند و از هیئت‌های شورا در برخی از سفرهای خارج کنار گذاشته میشدند. در پایان سال، زنان 8 تا از 70 کرسی شورای عالی صلح را اشغال کرده بودند.

سه زن در موقف‌هائی در سطح کابینه قرار داشتند (صحت عامه، امور اجتماعی، و امور زنان).

گروه قومی پشتون بیش از هر گروه قومی دیگر در هر دو مجلس نماینده داشت اما بیش از 50 فیصد کرسی‌ها را احراز نکرد. شواهدی موجود نیست که گروه‌های اجتماعی خاصی کنار گذشته شده بودند. قوانینی وجود نداشت که مانع از مشارکت اقلیت‌ها در زندگی عام شود اما گروه‌های قومی مختلف شکایت داشتند که در ولایاتی که آنها در اقلیت قرار داشتند به آنها دسترسی برابر به مشاغل در حکومت داده نمیشد.

بخش 4 – فساد اداری و فقدان شفافیت در حکومت

قانون برای فساد اداری کیفرهای جزائی پیش‌بینی کرده است اما حکومت قانون را بطور مؤثر تطبیق نمی‌کرد. راپورهای موجود بود که مقامات بارها در فساد اداری درگیر شده اما از مجازات مصونیت داشتند. در مورد محاکمه موفقانه برخی دوسیه‌های فساد اداری کم اهمیت تر در سطح ولایات، راپورهائی موجود بود.
حکومت چندین بار تعهد کرد با فساد مبارزه کند، از جمله در فرمان سال 2012 رئیس جمهور کرزی، اما در عمل، تا پایان سال، در راه اجرای آن تعهد ها چندان پیشرفتی حاصل نشد. در آغاز سال، لوی څارنوال یک اداره نظارت که در فرمان پیش بینی شده بود ایجاد کرد و شروع به پذیرش دوسیه‌های ارجاعی کرد. تا پایان سال گزارشی از پیشرفت در آن دوسیه ها وجود نداشت.

در تاریخ 30 ماه جون، قانون جدید برای سازمان دادن به قوه قضائیه، اداره کنترل و نظارت ستره محکمه را تضعیف کرد. آن اداره در رسیدگی به فساد درون قوه قضائیه در ولسوالی‌ها و ولایات، مؤثر شناخته شده بود. قانون جدید اختیار آن اداره را در مورد انجام تحقیقات، اجرای بازداشت‌ها و تعقیب قانونی متخلفان و نیز برخی از موضع‌های کلیدی سلب کرد.

گزارش‌ها نشان می‌داد که فساد سراسر جامعه را فرا گرفته است و جریان پول از سوی نظامیان، کمک دهنده‌های بین‌المللی، و بازار مواد مخدر، مدام مسئله را پیچیده تر می‌ساخت. گزارشها نشان میداد که بسیاری از افغانها معتقد بودند که دولت در مبارزه با فساد مؤثر و نافذ نبوده است. فساد و ناهمواری در ساحه مملکت داری، مدام در قادر ساختن طالبان به حفظ دامنه نفوذ خود در شرق منطقه مرکزی کشور (پنج ولایت اطراف کابل) و حفظ نفوذ خود در قسمت‌هائی از ولایات جنوبی نقش مهمی بازی کرده است.

زندانیان و سازمان‌های غیردولتی محلی راپور دادند که فساد اداری (رشوت) در سراسر سیستم قضائی، بخصوص در ساحه پیگرد دوسیه‌های جنائی و «خریدن» آزادی از زندان، گسترده بود. همچنین راپورهائی موجود بود که برای کاهش مدت محکومیت به زندان، متوقف ساختن تحقیقات، یا بطور کلی کنار گذاشته شدن اتهامات، پول پرداخت می‌شد. رویه جنائی ساختن شکایات مدنی عموماً برای حل و فصل اختلاقات مالی و اخاذی پول از سرمایه‌گذاران ثروتمند بین‌المللی به کار میرفت.

گزارش‌های نشر شده در طول سال نشان میداد که «غصب اراضی» توسط عاملان خصوصی و دولتی افزایش یافته است. متداول ترین نمونه آن زمانی رخ داد که مؤسسات تجارتی بطور غیرقانونی اسناد مالکیت اراضی را از طریق مقامات فاسد بدست آوردند و آنها را به «صاحبخانه ها» ناآگاه فروختند که بعداً گرفتار تعقیب جنائی شدند. سایر گزارشها حاکی از آن بود که مقامات دولت زمین ها را بدون پرداخت قیمت آنها غصب کردند تا زمین ها را در ازاء قرارداد یا امتیازات سیاسی معاوضه کنند. گاهی حکومت های ولایتی به مصادره غیرقانونی اراضی بدون طی مراحل قانون یا پرداخت غرامت دست میزدندتا تأسیسات عمومی بسازند.

فســـاد: دوسیه بانک کابل که تا پیش از سقوط آن بانک در یک افتضاح بزرگ کلاهبرداری در سال 2010 بزرگترین مؤسسه مالی خصوصی کشور محسوب می‌شد تا پایان سال فیصله نیافت. طبق راپورها، تقریبا 50 بیلیون افغانی (یک میلیارد دالر امریکائی) از پول های اختلاس شده به جیب سیاستمداران، وزیران و آن عده از سهامداران بانک که زد و بند های سیاسی محکمی با بانک داشتند رفت. تا پایان سال کمتر از 25 فیصد

پولها بازپس گرفته شده بود.

در تاریخ 5 ماه مارچ، محکمه خاص بانک کابل، شیرخان فرنود، رئیس سابق، و خلیل‌الله فیروزی، مدیر عامل پیشین بانک، را به جرم «نقض امانت» به پنج سال زندان و استرداد پولها محکوم کرد. کیفرخواستی که وزارت مالیه راپور داد که جمعاً 7/1 میلیارد افغانی لوی ځارنوال در ماه اکتوبر 2012 به محکمه خاص فرستاد شامل جرایم اختلاص و پولشوئی نیز بود که هر دو متضمن مصادره دارائی متهمان بود. اما محکومیت بر اساس نقض امانت به مقامات اجازه نمیداد دارائی ها را مصادره کنند یا برای عدم بازپرداخت وجوه مجازات تعیین شود. لوی ځارنوال علیه حکم محکمه استیناف داد و دوسیه تا پایان سال هنوز به نتیجه نرسیده بود.

بقیه 19 متهم دوسیه، به شمول مقامات پائین رتبه بانک و مقامات دولت به زندان و پرداخت جریمه‌هائی محکوم شدند که عموماً در مقایسه با محکومیت‌هائی که برای فرنود و فیروزی در نشر گرفته شده بود بسیار سنگین به نظر می‌رسید.

گزارش‌هائی وجود داشت حاکی از لوی ځارنوال مایل یا قادر نبود مقامات فاسدی را تعقیب کند و مقامات بلندپایه ای که در ارتباط با اتهامات مربوط به این فساد بازداشت شده بودند در اثر فشارهای سیاسی آزاد شدند. بعلاوه، شواهد افواهی وجود داشت که اتهامات فساد علیه دیگران توسط مقامات فاسد مطرح شده بود تا به شهرت مخالفان خود لطمه بزنند یا توجه را از خلافکاریهای خودشان منحرف سازند. همچنین گزارش‌هائی وجود داشت که دفتر لوی‌ځارنوال قراردادیان بین‌المللی را مجبور می‌کرد قرض‌های قراردادی‌های افغان خود را صرفنظر از ماهیت اختلافات تجارتی مربوطه حل کنند و کارمندان خارجی قراردادیان را به حیث وسیله اِعمال فشار در جهت حل دعوا نگاهمیداشتند. (نگاه کنید به بخش 1-د)

پولیس ولایتی از فساد در پوسته های راه و از بازار مواد مخدر منفعت مالی به دست می آورد. گزارش میشد که مأموران «اِی.اِن.پی.» برای پوسته های خود و برای گرفتن ترفیع به مقامات ارشد وزارت داخله پول میدادند. نظام عدلی ندرتاً دوسیه های فساد را پیگیری میکرد خاصتاً زمانیکه پولیس را دخیل نشان میداد، اما مقامات یک رئیس پولیس ولایتی را به اتهام قاچاق مواد مخدر دستگیر و بازداشت کرد. در طول سال، وزیر داخله نیز بیش از 40 مأمور پولیس را به اتهام فساد، عملکرد ضعیف، و سوء استفاده از قدرت، که گفته میشد نتیجه 10 ماه تحقیق بود از کار برکنار کرد.

علاوه بر موضوعات مربوط به مصون پنداشتن خود در برابر قانون و پائین بودن معاشات نیز بر شدت فساد اداری در حکومت می‌افزود. جامعه بین‌المللی کوشید با همکاری ساختارهای مملکت داری در سطوح ملی و ولایتی، مسئله پائین بودن معاشات را حل کند اما سرعت تطبیق اصلاح درجات تأمین معاش همانطور پائین ماند.

منابع قابل اعتماد راپور دادند که پولیس محلی، در بسیاری از نقاط کشور، یک نوع «باج» مطالبه می‌کردند و اگر کسی نمی‌پرداخت در پوسته‌های پولیس مورد خشونت قرار می‌گرفت. رانندگان لاری در امتداد جاده کابل- کندهار- هرات می‌گفتند که مجبور شده بودند هم به پولیس محلی و هم به شورشیان و هم به راهزنان رشوت بدهند تا بگذارند لاری‌های آنها عبور کنند.

همچنین گفته می شد که پولیس از اشخاص ملکی نیز رشوه می‌گرفت تا آنها را از زندان آزاد کند یا از توقیف

آنها خودداری کند. اتباع همچنین مجبور بودند تا به مأموران تأدیبخانه‌ها و مراکز توقیف برای آزاد کردن اشخاصی که در پایان دوره محکومیت شان رخصت نیافته بودند رشوت بدهند.

دولت برای مبارزه با فساد اداری در داخل تشکیلات امنیتی تلاش هائی به خرج داد. پیش از انتخابات سال 2010، وزارت داخله مفتش‌های عمومی را در ولایات تعلیم داد و مؤظف ساخت و آنها پس از انتخابات هم به کار ادامه دادند. هیئت‌های ترفیع بر اساس لیاقت نیز به کار خود ادامه دادند و برای هر شغل حد اقل سه متقاضی با یکدیگر رقابت می‌کردند. پروسه اصلاح طریقه پرداخت معاش پولیس و انتقال الکترونیکی وجوه نیز پیگیری شد.

«دفتر عالی نظارت» طبق تعهدهای پذیرفته شده در کنفرانس‌های سال 2010 لندن و 2012 کابل بر ظرفیت دولت، و طبق رهنمود فرمان شماره 45 ریاست جمهوری سال 2012 درباره مملکت داری صحیح، بر کاهش فساد اداری نظارت می‌کند و آن را توسعه می‌دهد. رویهمرفته، دفتر نظارت مدام بی خاصیت ماند و راپورهائی درباره فساد اداری در داخل خود آن دفتر نشر شد.

والیانی که درباره دست داشتن آنها در قاچاق مواد مخدر یا سابقه نقض حقوق بشر راپورهائی نشر شده مدام به منصب‌های اداری مقرر می‌شدند و با مصونیت نسبی از پاسخگوئی به کار خود ادامه دادند.

رسانه‌ها گزارش دادند که اطاق تجارت و صنعت افغانستان اولین انجمن حسابداران و حسابرسان کشور را تأسیس کرد تا بر شفافیت در نظام مالی بیافزاید و از فساد پیشگیری کند.

حمایت از افشاگران خطاهای اداری: قانون جزا برای حمایت از افشاگران خطاهای اداری که فساد اداری را فاش میکنند تدابیری اتخاذ کرده و تهدید یا افشای هویت شخص افشاگر را جرم به شمار میاورد. بعلاوه، قانون تأسیس دفتر عالی نظارت برای کسانی که معلومات را مستقیماً به دفتر عالی نظارت میدهند مورد حمایت قرار میدهد. اما شواهدی در دست نیست که آن قوانین عملاً به گونه‌ای مؤثر تطبیق شده است.

افشای وضعیت مالی: دفتر عالی نظارت باید از مقامات ارشد حکومت درباره همه منابع و میزان درآمد شخصی آنها معلومات گردآوری کند. دفتر باید اظهاریه‌های مربوط به دارائی‌های شخصی بلندپایه ترین مقامات (آنها که مشمول ماده 154 قانون اساسی هستند و نیز والیان) را بررسی و آنها را در ویبسایت خود و در رسانه‌های عمومی که معلوماتشان به دست کم 40 فیصد جمعیت می‌رسد منعکس سازد. با وجودی که اینگونه معلمات گردآوری و نشر شد، درباره بررسی و تأیید اینگوئه اظهاریه‌ها توسط کارشناسان افغان و بین‌المللی که مستقل از دولت بودند فقط پیشرفت محدودی حاصل شد. برای هیچ مقامی که اسنادی تسلیم می‌کند که معلومات در آن‌ها حذف یا تحریف شده و یک وسیله کلیدی برای تشخیص خلاف‌های احتمالی را تضعیف کرده مجازات قانونی در نظر گرفته نشده است. دولت به پرداخت الکترونیکی مستقیم معاش پولیس و نظامیان ادامه داد و یک پروژه آزمایشی را برای پرداخت معاشات پولیس از طریق تلفن موبایل در نواحی که فاقد بانک هستند توسعه داد و روند پرداخت معاشات را شفاف تر و قابل حسابرسی کرد که نظراً کمتر دستخوش فساد میشود.

دسترسی عموم به معلومات: در قانون اساسی حق اتباع به دسترسی به معلومات دولتی به استثنای مواردی که ممکن است حقوق دیگران ضایع شود پیش بینی شده است. دسترسی به معلومات در منابع رسمی به سبب فقدان شفافیت در مورد حق دسترسی اتباع و فقدان شفافیت در میان نهادهای دولتی مدام محدود بود. جامعه

مدنی و نمایندگان رسانه‌ها کوشیدند قانونی در مورد آزادی دسترسی به معلومات تصویب بشود و با مقامات دولتی در راستای تهیه پیش‌نویس چنین قانونی همکاری کردند.

بخش 5 – دیدگاه دولت نسبت به تحقیق بین‌المللی و غیردولتی درباره ادعاهای نقض حقوق بشر

انواع گسترده‌ای از گروه‌های داخلی و بین‌المللی حقوق بشر، عموماً فارغ از محدودیت از سوی دولت به کار خود ادامه دادند و درباره موارد نقض حقوق بشر تحقیق نموده و نتایج تحقیقات خود را نشر کردند. با وجودی که مقامات دولت تا حدودی همکاری کرده و به نظرهای آنها پاسخ داده‌اند، مواردی پیش آمد که گروه‌های حقوق بشر مورد ارعاب مقامات دولتی قرار گرفتند. فعالان حقوق بشر به بیان نگرانی خود در مورد باقی بودن جنایتکاران جنگ و متخلفان حقوق بشر در مواضع قدرت در حکومت ادامه دادند. اشخاص قدرتمند در دولت از نشر گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان زیر عنوان «تهیه *نقشه مناقشات در افغانستان از سال 1978 به بعد*» جلوگیری کردند. آن گزارش تا پایان سال هنوز نشر نشده بود.

بی ثباتی و فقدان امنیت در قسمت‌های ازکشور ادامه یافت و بر فعالیت‌های سازمان‌های غیر دولتی اثر گذاشت. در حالی که گروه های شورشی و طالبان سازمان‌های غیردولتی را در طول سال هدف قرار میدادند، دفتر ایمنی داخلی سازمان‌های غیردولتی گزارش کرد که در سال 2012 حوادث امنیتی که به سازمان‌های غیردولتی مربوط میشد 17 فیصد افزایش یافت که این گرایش ظاهرات در طول سال ادامه داشت.

نهادهای دولتی حقوق بشر: «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» که به موجب قانون اساسی ایجاد شده به رسیدگی به مسائل حقوق بشر با حد اقل تمویل از سوی دولت، و تقریباً بطور کامل با اتکاء به وجوه تأمین شده از سوی کمک دهنده‌های بین‌المللی، به کار خود ادامه داد. چارچوب مسئولیت متقابل که در کنفرانس توکیو مورد توافق قرار گرفت شامل موادی برای انفاذ سریع مفاد قانون اساسی و ضمانت‌های مربوط به توانائی «اِی‌آی‌اِچ‌آرسی» در راستای انجام شایسته وظایفش بود. با این حال، رئیس جمهور کرزی دوره تصدی آن عده از اعضای کمیسیون «اِی‌آی‌اِچ‌آرسی» را که در ماه دیسمبر 2011 به پایان رسیده بود تمدید نکرد. نمایندگان جامعه مدنی اظهار داشتند که چندین تن از منصوبان رئیس جمهور مستقل نیستند و این موضوع به او امکان میدهد که بر نهادهای دموکراتیک مستقل مانند «اِی‌آی‌اِچ‌آرسی» بیشتر اعمال نفوذ کند. آنها همچنین اعتبار منصوبان جدید و پایبندی آنها به حقوق بشر را زیر پرسش کشیدند.

هر چند رئیس جمهور کرزی «پلان اقدام برای صلح، عدالت و آشتی» را در سال 2006 امضا کرد آن پلانِ اقدام، برغم دعوت جامعه مدنی برای عدالت انتقالی هنوز بلا اجرا مانده است. کوشش‌های دولت اساساً بر آشتی و مذاکرات با طالبان به رهبری «شورای عالی صلح» متمرکز بود.

سه کمیته پارلمانی در ولسی‌جرگه (مجلس پائین در پارلمان) با مسائل مربوط به حقوق بشر سر و کار دارند: «کمیته جنسیت، جامعه مدنی، و حقوق بشر»، «کمیته مبارزه با مواد مخدر، مسکرات و خلاف‌های اخلاقی»، و «کمیته اصلاحات قضائی، اداری، و مبارزه با فساد». در مشرانوجرگه (مجلس بالا در پارلمان)، «کمیته جنسیت و جامعه مدنی» به مسائل حقوق بشر رسیدگی می‌کند

بخش 6: تبعیض، بدرفتاری های اجتماعی، و قاچاق اشخاص

با وجودی که قانون اساسی، تبعیض میان اتباع را منع می‌کند و برای مردان و زنان حقوق برابر مقرر

میدارد، رسوم و طرق محلی که نسبت به زنان اجحاف می‌کرد در بیشتر مناطق کشور پا بر جا ماند. قانون اساسی صریحاً به برابری حقوق بر اساس نژاد، معیوبیت، زبان، یا موقف اجتماعی رسیدگی نمی‌کند.
در مورد تبعیض بر اساس نژاد، قومیت، مذهب و جنسیت راپورهایی نشر شد.

زنـــان

هر چند که در طول سال وضعیت زنان اندکی بهتر شد، کارشناسان داخلی و بین‌المللی جنسیت، افغانستان را کشوری بسیار خطرناک برای زنان دانستند و زنان مرتباً ابراز نگرانی می‌کردند که دست آوردهای اجتماعی و اقتصادی در دوره پس از انتقال در سال 2014 از دست خواهد رفت.

بموجب قانون اساسی، قانون شیعه احوال شخصی سال 2009 بر مسائل خانوادگی و ازدواج برای تقریباً 19 فیصد جمعیت که شیعه هستند حاکم بود. هر چند اقلیت شیعه در قانون شناخته شده، برابری جنسیتی را به اندازه کافی حفاظت نمیکند. موادی که در آن قانون خاصتاً مایه نگرانی استند مدام مواد مربوط به حد اقل سن ازدواج، کثرت زوجات، حق وراثت، حق خودمختاری، آزادی گشت و گذار، وظائف جنسی، و سرپرستی فرزندان است.

تجاوز به عنف و خشونت خانگی: قانون «اِیواو» («قانون منع خشونت علیه زنان») مصوب سال 2009 خشونت علیه زنان، از جمله تجاوز جنسی، مضروب ساختن یا لت و کوب، ازدواج با خردسالان و ازدواج اجباری، تحقیر، ارعاب و امتناع از دادن غذا را جرم به شمار آورده است. قانون، برای تجاوز جنسی مجازات 16 تا 20 سال حبس در نظر گرفته است. اگر عمل تجاوز منجر به مرگ شخص مظلوم شود، قانون مجازات مرگ را برای شخص مرتکب آن جرم پیش‌بینی می‌کند. مجازات «نقض عفت زن ... که به زنا منتج نشود (مانند لمس کردن)» را حد اکثر هفت سال زندان تعیین میکند. در این قانون، تجاوز به عنف شامل تجاوز به همسر نمی‌شود. آن قانون برای عموم چندان مفهوم نبود و برخی از مردم و جوامع مذهبی آن را غیر اسلامی تلقی می‌کردند.

در ماه مِی، یک عضو مؤنث پارلمان، قانونی به پارلمان پیشنهاد کرد که جویای حمایت بیشتری از حقوق زنان بود، هر چند که این موضوع عملاً ضروری نبود. این موضوع بطور ناخواسته موجب شد که اکثریت مذکر محافظه‌کار به مخالفت بپردازند و آن مفاد قانون را که از زنان حمایت میکرد مغایر با اسلام بدانند. رئیس مجلس با پایان دادن عاجل به مباحثات، و پیشنهاد ارجاع آن به کمیته پارلمان که تا پایان سال مسکوت ماند توانست از الغا، تغییر یا تضعیف آن قانون جلوگیری کند. علیرغم این جنجال، «اِی‌آی‌اِچ‌آرسی»، مجریان عدالت، و جامعه مدنی به تلاش برای افزایش آگاهی از آن قانون ادامه دادند. اما اراده سیاسی برای تطبیق آن قانون محدود بود و مقامات در انفاذ شایسته و موفقانه آن کوتاهی کردند.

طبق بررسی «بنیاد آسیا»، کمتر از یک پنجم کسانی که مورد مصاحبه قرار گرفتند گفتند که برای زنان در منطقه آنها سازمان، نهاد یا مرجع وجود دارد که بتوانند برای حل مسائل خود به آنجا رجوع کنند اما بیش از سه چهارم می‌گفتند که چنین سازمانی در منطقه آنها موجود نیست. زنانی که می‌کوشیدند در مورد تجاوز جنسی بر اساس قانون «اِیواو» کمک بجویند اجباراً تحت آزمایش باکرگی قرار میگرفتند و در برخی موارد دوسیه آنها به دوسیه زنا مبدل میشد. تفسیر شریعت نیز مانع پیگیری موفقانه دوسیه‌های تجاوز جنسی میشد. برخی از رهبران زنان معتقد بودند که تجدید نظر و اصلاح قانون «اِیواو» ضروری است اما عده‌ای دیگر توجهشان بر تطبیق و تنفیذ آن قانون متمرکز بود.

تا اول ماه آگست، تعداد 1,084 شکایت در واحدهای «رسیدگی به خشونت علیه زنان» («واو») برای جرائم مرتکبه مشمول قانون «اِیواو» مطرح شد که با قیاس با تقریباً 1,500 دوسیه ثبت شده در سال 2012 افزایش معتنابهی نشان میداد. ادارات امور زنان در ولایات و فعالان حقوق مدنی اشاره کردند که این موضوع بیش از آنکه افزایش تعداد موارد رسیدگی به خشونت علیه زنان را نشان بدهد، مبین افزایش آگاهی از حقوق زنان محسوب می‌شود. اکثریت بزرگ شکایات مطروحه براساس قانون «اِیواو» از طریق میانجیگری خانوادگی فیصله یافت. نهادهای دولتی مانند وزارت امور زنان («مُوا») و مقامات مجری قانون تعدادی کمی از دوسیه ها را ارجاع کردند اما اکثر دوسیه ها از سوی جامعه مدنی ارجاع می‌گردید.

خارنوال‌ها و قضات در برخی ولایات دور دست از قانون «اِیواو» آگاه نبودند، و دیگران زیر فشار قرار میگرفتند تا به سبب پیوندهای خانوادگی، تهدید به آسیب، یا رشوت، متهمان را آزاد کنند. راپورها نشان میدهد که مردان متهم به تجاوز جنسی غالباً مدعی می‌شدند که شخص مورد تجاوز در حقیقت به رابطه جنسی رضایت داده است، و دوسیه را به ضرر آنها به دوسیه زنا تبدیل می‌کردند یا بدروغ ادعا می‌کردند با او پیوند زناشوئی دارند. در طول سال 2012 «پولیس ضد جرائم» وزارت داخله 397 مورد خشونت علیه زنان را راپور داد. گزارش‌های «اِی‌آی‌اِچ‌آرسی» و واحدهای «واو» نشان میداد که موارد ثبت شده خشونت علیه زنان در طول سال رو به افزایش میرفت. در پایان سال ارقام محکومیت‌ها موجود نبود مستند ساختن تجاوزات جنسی به سبب آنکه ننگ اجتماعی تلقی میشد دشوار بود. ذکور مورد تجاوز به سبب هراس از تلافی‌جوئی یا سوءاستفاده بیشتر از سوی مقامات به ندرت شکایت خود را علنی می کردند اما گفته می‌شد که تجاوزات جنسی به افراد تقریباً همسنِ شخصِ متجاوز رواج داشت. اناثی که مورد تجاوز قرار می‌گرفتند، با تلافی‌جوئی شدید اجتماعی رو به رو میشدند و آنها را شایسته ازدواج نمیدانستند و حبس و حتی بطور غیرقانونی اعدام می‌کردند.

در سال 2009 یک دختر 16 ساله به نام گلناز، بوسیله عموزاده شوهرش مورد تجاوز به عنف قرار گرفت. چون گلناز حاضر نشد با آن مرد ازدواج کند او را به جرم «زنا با زور» به 12 سال زندان محکوم کردند. در پی انتقادهای بین‌المللی و فعالیتهای گروه‌های مدافع حقوق بشر، رئیس جمهور کرزی، گلناز را پس از آنکه دو سال و نیم در زندان به سر برده بود در ماه دیسمبر 2011 مورد بخشودگی قرار داد. گلناز به یک پناهگاه زنان رفت تا اینکه به حکم قانون با فرزند خردسالش باقی بماند تا زمانی که به خانه یک خویشاوند مذکر منتقل شود. خانواده گلناز حاضر نشدند او را نزد خود بپذیرند و او 13 ماه در پناهگاه ماند تا اینکه به فشارهای اجتماعی و خانوادگی تسلیم شد و به ازدواج با کسی که به او تجاوز جنسی کرده بود تن داد.

در دیسمبر 2011 پولیس یک دختر 15 ساله را در ولایت بغلان در حمام قفل شده زیرزمین خانه اش پیدا کردند که ناخن‌هایش را کشیده بودند و شوهرش 30 ساله و مادر و خواهر شوهرش او را مجبور کرده بود به فحشا تن بدهد. شوهرش از بازداشت گریخت اما مادر شوهر و خواهر شوهر او در ماه مِی 2012 به 10 سال زندان محکوم شدند. در ماه مارچ، ستره محکمه محکومیت آن سه نفر رالغو کرد و دوسیه را به محکمه استیناف کابل ارجاع کرد تا مورد رسیدگی مجدد قرار گیرد. محکمه استیناف کابل رأی داد که هر سه متهم از زندان آزاد شوند. مادر شوهر و خواهر شوهر تا پایان بررسی دوسیه توسط ستره محکمه در حبس باقی ماندند.

قانون جزا، لت و کوب را جرم می‌شناسد و محاکم بر اساس این مفاد، علیه متخلفان خانگی حکم صادر می‌کردند. طبق راپورهای سازمان‌های غیردولتی، صدها هزار زن مدام دستخوش بدرفتاری از سوی شوهر،

پدر، برادران، افراد مسلح، سیستم‌های شبه قضائی و نهادهای حکومتی مانند پولیس و سیستم‌های عدلی می‌شدند. راپور «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» درباره تجاوز به عنف و قتل‌های ناموسی، آدمکشی‌ها، لت و کوب ها و خشونت علیه زنان نشان میداد که در اینگونه خلافکاری‌ها معمولاً پای اعضای خانواده به حیث متهمان به میان می‌آمد.

واکنش پولیس به خشونت‌های خانگی محدود بود، تا حدی به سبب اینکه کمتر راپور می‌شد، رفتار مساعد بیشتر متوجه مرتکبان بود، و حفاظت از مظلومان این وقایع محدود بود. در مورد همدستی مقامات دولت در نقض قانون «ایواو» راپورهائی نشر شد. «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» راپور داد که 14/6 فیصد قتل های ناموسی و حملات جنسی توسط پلیس ارتکاب میشد. در ماه جنوری یک دختر جوان که از اداره امور زنان پناهگاه امن درخواست کرده بود مدعی شد که هنگامی که منتظر انتقال به پناهگاه بود توسط شش نگهبان آن اداره مورد تجاوزجنسی قرار گرفت. برخی از مقامات پولیس یا سیستم قضائی آگاه یا متقاعد نبودند که تجاوز جنسی یک جرم جنائی شدید محسوب می‌شود، و به این دلیل، تحقیق درباره یک دوسیه تجاوز جنسی معمولاً اولویت تلقی نمی‌شد. حتی در مواردی که برخی از مقامات قضائی موضوع تجاوز جنسی را جدی تلقی می‌کردند برخی از دوسیه‌ها به سبب رشوت، فشارهای خانوادگی یا قبایلی یا دخالت‌های دیگر به نتیجه نمیرسید. در راپور «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» درباره تجاوز جنسی و قتل‌های ناموسی گفته شده که فقط 64 فیصد دوسیه‌های ارجاع شده به سیستم قضائی پیگیری یا به گونه‌ای صحیح مورد قضاوت قرار میگرفت. اما «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» تأیید کرد که اینگونه خلافها به سبب اینکه مورد قبول جامعه بود معمولاً گزارش نمیشد.

به گفته «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان»، بین ماه‌های مارچ و جون، 2,500 مورد خشونت علیه زنان صورت گرفت. کمیسیون قضیه بیش از 280 زن را ثبت کرد که در سال‌های 2011 و 2012 توسط اعضای خانواده خودشان کشته شده بودند و احتمالا اکثر آن موارد گزارش نشده بود. کمیسیون همچنین ابراز نگرانی کرد که خشونت سنتی و فرهنگی، مانند ازدواج در سن طفولیت و ازدواج‌های اجباری، رسم مبادله زن برای مصالحه اختلافات (بـد)، انزوای اجباری و قتل‌های ناموسی ادامه یافت و ظاهراً رو به افزایش میرفت.

بیشتر زنان برای خشونت خانگی یا بدرفتاری جنسی کمک قانونی تقاضا نمی‌کردند زیرا از حقوق خویش آگاه نبودند یا به این دلیل که از تحت تعقیب قرار گرفتن یا بازگشت نزد خانواده خویش یا نزد شخص متخلف هراس داشتند. زنان گاهی به پناهگاه‌ها برای کمک گرفتن مراجعه می‌کردند و گاهی اقدام به خودکشی میکردند. وزارت امور زنان راپور داد که موارد خودکشی در نتیجه خشونت‌های خانگی ادامه یافت. سازمان‌های غیردولتی که در کابل برای زنان پناهگاه فراهم می‌کردند گزارش کردند که تعداد مواردی که پولیس زنان را به پناهگاه معرفی می‌کرد رو به افزایش بود، که احتمالاً نشانه تعلیم بهتر برای نیروی پولیس محلی و آگاهی بیشتر پولیس بود. به سبب کوشش‌های بین‌المللی برای ایجاد پناهگاه‌های جدید و توسعه آن به ولایات دوردست، دسترسی زنان به پناهگاه گسترش یافت. اما در 29 پناهگاه رسمی و غیررسمی در سراسر کشور جا به حد کافی وجود نداشت. زنانی که نمیتوانستند نزد خانواده‌های خود بازگردند محبور می‌شدند تا مدت نامعلومی در پناهگاه باقی بمانند به این دلیل که زنانی که «همراه» ندارند معمولاً در جامعه پذیرفته نمی‌شوند. دشواری پیدا کردن راه حل ماندنی برای زنانی که مجبور به اقامت در پناهگاه‌ها بودند در اثر طرز فکر اجتماع نسبت به پناهگاه‌ها پیچیده تر می‌شد به دلیل این باور که «فرار از خانه» یک نقض فاحش رسوم اجتماعی تلقی می‌شود و نیز به این دلیل که زنانی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بودند به گمان جامعه، مرتکب زنا شده بودند.

زنان نیازمند به پناهگاه که موفق به پیدا کردن آن نمی‌شدند غالباً سر از زندان در می آوردند به سبب فقدان بدل‌هائی برای پناه گرفتن، یا برای حفاظت خویش، یا به سبب تفسیر جامعه محلی از «فرار از خانه» و تلقی آن به حیث یک جرم اخلاقی. زنا، جماع، و آدم ربائی در قانون، جرم شناخته میشوند. زنان غالباً در شرایطی که مورد تعدی یا تجاوز جنسی قرار میگرفتند یا مجبور به ازدواج برخلاف خواسته خودشان میشدند یا بر اساس شواهد نادرست مانند معاینه ناقض باکره‌گی، به آن جرمها محکوم میشدند. طبق مدارک «مدیریت عمومی مراکز حبس و بازداشت» در 30 ماه سپتمبر 80/4 فیصد زندانیان زن در کشور، بر اساس جرایم اخلاقی محبوس شده بودند. آن مدارک همچنین نشان میداد که تعداد زندانیان زن از 683 نفر در ماه مِی 2012 به 799 نفر در ماه مِی افزایش یافته بود. «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» و وزارت امور زنان راپور دادند که تقریباً 25 فیصد زندانیان زن یا به اتهام زنا و یا به دلیل «فرار از منزل» به زندان افتاده بودند.

ستره محکمه اذعان کرد که زنان حق مصون بودن در برابر خشونت در منزل را دارند و گفت که زنانی که ترک منزل می‌کنند و برای کمک گرفتن در برابر خشونت به خویشان یا نهادهای دولتی متوسل می‌شوند جرمی مرتکب نشده‌اند. اما راپورهائی موجود بود که برخی از مقامات عدلیه فرار از منزل را مترادف قصد ارتکاب زنا تلقی می‌کردند و بدون توجه به اوضاعی که زن را مجبور به ترک منزل کرده اقدام به تعقیب قانونی او می‌کردند. در ماه اپریل 2012 ، دفتر لوی څارنوال طبق دستوری که برای خارنوال‌ها صادر کرد گفت که فرار از منزل به خودی خود جرم محسوب نمیشود و باید صادر تعقیب شود. در ماه مِی، «دیده بان حقوق بشر» گزارش کرد که محکومیت‌های زنان بر اساس فرار از منزل از سال 2012 به بعد کاهش یافته است.

در ماه جون، مراکز تأدیب نوجوانان در کابل، گردز، بلخ، ننگرهار، کندز، و هرات اعتراف کردند که دستور داده‌اند در مورد همه بازداشتیان و زندانیان مؤنث آزمایش باکره گی انجام شود. آن آزمایش‌ها که بوسلیه وزارت صحه عام در شفاخانه‌ها انجام میشد به شمول آزمایش توسط طبیب امراض زنان برای تأیید وجود پرده بکارت بود. آزمایش‌هائی نیز به دستور پولیس، څارنوال‌ها، و محکمه‌ها صورت می‌گرفت و اگر مقامات مایل بودند، میتوانست به حیث اثبات جرائم اخلاقی به کار رود.

در سال 2011 دولت پلانی را برای قرار دادن همه پناهگاه‌ها زیر نظارت «مووا» اعلام کرد. سازمان‌های غیردولتی مدافع حقوق بشر برای تغییر مقررات و جلوگیری از ملی شدن پیشنهادی پناهگاه‌ها با «مووا» به همکاری پرداختند. مقررات نهائی مربوط به پناهگاه‌ها به «مووا» اجازه می‌دهد همه پناهگاه‌ها را تابع مقررات سازد اما سازمان‌های غیردولتی مدام مجاز به دائر کردن اینگونه پناهگاه‌ها باشند. در ماه جون 2012، وزیر عدلیه ضمن سخنانی پناهگاه‌ها را با فاحشه خانه برابر دانست. او بعداً به خاطر اظهارات خود پوزش طلبید. در ماه مِی، مباحثات پارلمان درباره «قانون منع خشونت علیه زنان» بحث‌های عمومی درباره پناهگاه‌های زنان را مجدداً به میان کشید. یک عضو پارلمان پناهگاه‌ها را به فاحشه خانه تشبیه کرد و یک چینل تلویزیونی معروف شروع به پخش روزانه برنامه‌هایی در تقبیح پناهگاه‌ها کرد. با وجودی که «مووا»، جامعه مدنی، و جامعه بین‌المللی از اظهارات مخالف پناهگاه‌ها انتقاد کردند، موجودیت و اداره کردن مستقلانه پناهگاه‌ها مدام به صورت یک مسئله تحت تحلیل باقی ماند.

راپورهائی موجود بود که «مووا» و نیز نهادهای غیردولتی میکوشیدند برای زنانی که نمی‌توانستند نزد خانواده‌های خود بازگردند ازدواج قراردادی ترتیب بدهند.

به مأموران مؤنث پولیس برای کمک به زنانی که دستخوش خشونت خانوادگی شده تعلیم دیده بودند دستور داده شد منتظر بمانند تا متقاضیان کمک مستقیماً به آنها مراجعه کنند. در سراسر کشور 355 مفتش «واحد عکس‌العمل اناث» در 146 دفتر که اساساً کارکنان آنها افسران پولیس مؤنث بودند کار می‌کردند و به موارد خشونت و جرایم علیه زنان، اطفال و خانواده‌ها رسیدگی می‌کردند. زنانی که در موقف‌های پولیس ملی افغانستان در وزارت داخله خدمت میکردند برای جلوگیری از خشونت‌های خانگی در آینده میانجیگری میکردند و منابع ارائه می‌دادند.

طرق عنعنوی یا سنتی مضر: قانون «اِیواو» ازدواج اجباری یا در سن پائین یا بر اساس «بـــد» را جرم می‌شناخت. تخمیناً 70 فیصد ازدواج‌ها اجباری بود و برغم قوانینی که این طریقه را منع می‌کرد فیصد بزرگی از عروسان کمتر از سن قانونی 16 سال (یا 15 سال با رضایت ولی و تأیید محکمه) عمر داشتند. یک بررسی درباره زنان شوهردار که بین 20 و 24 سال عمر داشتند نشان داد که 39 فیصد آنها پیش از رسیدن به 18 سالگی ازدواج کرده بودند. راپورهائی موجود بود که زنانی که بر اساس قانون «اِیواو» در موارد ازدواج اجباری یا تجاوز جنسی کمک می‌خواستند مجبور می شدند به امتحان باکره گی تن بدهند.

مقامات محلی گاهی زنان را به تقاضای اعضای خانواده شان به دلیل مخالفت با انتخاب همسر یا به دلیل متهم شدن به زنا یا ازدواج با بیش از یک همسر حبس می‌کردند. راپورهائی نیز موجود بود که مقامات محلی زنان را به جای یک عضو خانواده که مرتکب جرم شده بود ولی نمی‌توانستند او را پیدا کنند محبوس می‌کردند. برخی از زنان در حبس یا توقیف‌گاه می‌ماندند زیرا به سبب خشونت خانگی یا احتمال اجبار به ازدواج، از منزل فرار کرده بودند.

«کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» پس از چندین سال تحقیق، نتیجه تحقیق سراسری خود را درباره تجاوز جنسی و قتل‌های ناموسی نشر کرد. کمیسیون راپور داد که 406 مورد از قتل‌های ناموسی و تجاوزهای جنسی بین 21 ماه مارچ 2011 و 21 ماه اپریل 2013 نزد آن کمیسیون ثبت شده بود. تصور میرود که تعداد موارد راپور نشده بسیار بالا تر بود و شامل موارد خودکشی و خودسوزی هم میشد که همراه قتلهای ناموسی رخ میداد. طبق قانون جزا، مردی را که پس از پیدا کردن زنش در حال ارتکاب زنا دست به قتل ناموسی زده نمی‌توان به بیش از دو سال زندان محکوم کرد.

درباره عدالت عاجل توسط طالبان و دیگر عناصر ضد حکومت که به اعدام‌های غیرقانونی منجر شد گزارش‌هایی نشر شد. برای مثال در تاریخ 22 ماه اپریل یک مرد دختر جوان خود را در برابر یک جمعیت تخمیناً 300 نفری در ولایت بادغیس اعدام کرد. چهار تن از علمای دین حکم اعدام او را به اتهام زنا و «فرار از منزل» صادر کرده بودند. بعداً یکی از آن علمای دین به دلیل ارتباط داشتن با طالبان توقیف شد اما تا پایان سال پدر آن دختر و سه عالم دین هنوز متواری بودند.

انواع متعدد خشونت نسبت به زنان شامل قاچاق کردن و ربودن آنها نیز می‌شد.

ایذار و مزاحمت جنسی: قانونی وجود ندارد که ایذار و مزاحمت جنسی را مشخصاً منع کند. در ماه جولای، وزارت داخله یک دستور عمل درباره مزاحمت جنسی صادر کرد اما اجرا نشد. زنانی که تنها برای پیاده روی از خانه خارج می‌شدند یا به سر کار می‌رفتند غالباً با بدرفتاری یا مزاحمت، به شمول دستمالی شدن یا تعقیب شدن در سرک‌های مناطق شهری رو به رو می‌شدند. زنانی که نقش‌های عمومی به عهده می‌گرفتند که برچسب‌های جنسیتی را به چالش می‌کشید (مانند زنانی که قانونگذار، رهبر سیاسی، مدیر سازمان‌های

غیردولتی، افسر پولیس یا گوینده خبر رادیو و تلویزیون می‌شدند) مدام از سوی عناصر محافظه‌کار مورد ارعاب قرار می‌گرفتند و جان آنها یا خانواده‌های آنها تهدید می‌شد. سازمان‌های غیر دولتی راپور دادند که خشونت، به شمول قتل، نسبت به زنانی که در بخش‌های عمومی و غیرانتقاعی کار می‌کردند، صورت گرفت، و فعالیت‌هائی را برای افزایش آگاهی جهت بسیج گروه‌ها به منظور مبارزه با ایذاء و مزاحمت به اجرا در آمد. اعضای مؤنث نیروی پولیس ملی افغانستان مزاحمت‌هائی را از سوی همتایان مذکر خود راپور دادند، و نیز راپورهائی درباره ارعاب و تبعیض نسبت به اعضای مؤنث نیروی پولیس ملی و خانواده‌هایشان در جامعه محلی آنها نشر شد. در راپور ماه سپتمبر مؤسسه «آکسفَم» زیر عنواان «*زنان و پولیس*»، رادیوی سراسری غیر دولتی («نَشنال پابلیک رِیدیو») از مواردی از تعدیات گسترده جنسی و تجاوز به عنف نسبت به اعضای مؤنث پولیس ملی و نیز شواهدی از رفتار مقامات ارشد پولیس که خواهان پاداشهای جنسی در ازاء ترفیع دادن بودند آگاه شد.

حقوق تناسلی: اختیار زنان در تصمیم‌گیری درباره ازدواج، تعیین زمان حاملگی و تعداد فرزند، طرق بچه‌داری و تحصیل و پرورش فرزند عموماً اندک بود.

زوجین از تبعیض، اجبار یا خشونت از سوی حکومت فارغ بودند و می‌توانستند در باره تعداد و زمان تولد فرزندانشان و فاصله زمانی بین تولد آنها تصمیم بگیرند اما فشارهای خانواده و جامعه محلی به آنها برای حفظ نسل، بالا بودن تعداد فرزندان، زود ازدواج کردن، و فقدان معلومات زیستی دقیق مدام توانائی آنها را برای تصمیم‌گیری در مورد خواسته‌هایشان محدود می‌ساخت. زنان می‌توانستند انتظار داشته باشند که بطور متوسط 5.1 فرزند در طول عمر خود به دنیا آورند. ادویه خوراکی مخصوص جلوگیری از حاملگی، وسایل ضدحاملگی مخصوص درون زهدان، ادویه قابل تزریق، و پوقانه در بازار وجود داشت و در مراکز صحت عامه مجاناً داده می‌شد و در مراکز صحت خاص و از طریق ارائه کننده‌های خدمات صحی در جامعه محلی به قیمت ارزان تر با کمک دولت ارائه می‌شد. طبق راپور سال 2012 زیر عنوان «*وضعیت جمعیت جهان*»، میزان مرگ و میر مادران هنگام زایمان در سال 2010 معادل 460 نفر در هر 100،000 زایش زنده بود. هر چند این وضعیت بهتر شد، ازدواج‌ها و حاملگی‌ها در سنین پائین هنوز هم دختران را در معرض خطر بزرگتر درد زایمان زودرس، پیش آمدن مشکلات هنگام زایمان، و مرگ هنگام زایمان قرار میداد. خونریزی پس از زایمان و درد ناشی از انسداد رحم، علل اصلی مرگ و میر مادران بود. تنها 34 فیصد زایمان‌ها با حضور یک متخصص صحت انجام می‌شد و فقط 16 فیصد زنان بین 15 و 49 سال وسیله مدرن جلوگیری از حاملگی به کار می‌بردند.

تبعیــض: زنانی که مواردی از تجاوز را راپور میدادند یا جویای جبران قانونی برای مشکلات دیگر میشدند از تبعیض داخل سیستم قضائی کشور خبر می‌دادند. برخی ناظران، از جمله قضات زن، اظهار می‌داشتند که تبعیض نتیجه اجرای معیوب قانون و تفاوت‌های ظریف و زیر و بَم های فرهنگ و عنعنات است، و چندان از نفس قانون ریشه نمی‌گیرد. دسترسی محدود زنان به پول و منابع دیگر جهت پرداخت جریمه (یا رشوت) و دیگر ایجابات اجتماعی زنان به داشتن ولی ذکور، بر دسترسی زنان به سیستم قضائی و مشارکت در آن اثر می‌گذاشت. در طرزالعمل‌های محلی در بعضی مناطق علیه زنان تبعیض روا می‌شد، بخصوص در مناطقی که محکمه‌ها درست عمل نمی‌کردند یا حد اقل معلومات درباره قانون وجود داشت. قضات در برخی از نواحی دور دست اذعان می‌کردند که نفوذ گسترده برخی از مقامات قبایل مانع از آن می‌شد که دوسیه‌ها بر اساس سیستم رسمی قضائی مورد رسیدگی قرار گیرد. در سیستم غیررسمی، بزرگان قوم به تفسیرهائی از شریعت و رسوم قبایلی اتکا می‌کردند که عموماً علیه زنان تبعیض روا میداشت. بسیاری از زنان می‌گفتند که در شوراهای قبایل که زیر تسلط مردان است و تحقیقات عمدتاً متمرکز بر تلفیق با جامعه

محلی و خانواده و کمتر بر اساس حقوق فردی انجام می‌شود، برخورداری از عدالت محدود است. زنان در برخی روستاها اجازه دسترسی به میکانیزم حل منازعات را نداشتند. فقدان آگاهی زنان از حقوق قانونی و بیسوادی نیز توانائی دسترسی زنان به عدالت را محدود می‌کرد. گروه‌های طرفدار حقوق زنان گزارش کردند که در برخی موارد، دولت بطور دوستانه در کار محاکم محلی دخالت کرد تا آنها را تشویق کنند که قوانین را به نحوی که مساعد به حال زنان است تفسیر کنند. اما طبق گزارشها، بسیاری از دوسیه‌ها در بخش‌های دورافتاده کشور هنوز بر اساس تشخیص یا تفسیر مأمور پولیس یا ځارنوال محل حل و فصل می‌شد. در مواردی که مقامات محلی از قانون «اِیواو» و اجرای آن آگاه بودند، زنان می‌توانستند در برخی از دوسیه‌ها از کمک لازم برخودار شوند. اما ځارنوال‌ها در بعضی از ولایات مانند پکتیا مدام از توسل به قانون «اِیواو» اکراه داشتند و برغم آگاهی از وجود قانون، اتهامات را بر اساس آن اقامه نمی‌کردند.

پولیس، ځارنوال‌ها، و قضات در دادرسی‌های جنائی و مدنی ناشی از خشونت و ازدواج‌های اجباری، علیه زنان تبعیض قائل می شدند. امکانات بهتر برای کمک قانونی، به شمول اقدام از طریق وکلای زن، در دادرسی‌های بر اساس سیستم عدلی رسمی، تا حدی مشکل را جبران می‌کرد.

ممنوعیت‌های فرهنگی عنعناتی در مورد آزادی سفر و ترک خانه بدون همراه، بسیاری از زنان را از کار کردن بیرون از منزل بازمیداشت و دسترسی آنها را به تحصیلات، مراقبت‌های صحی، حمایت توسط پولیس، و دیگر خدمات اجتماعی محدود می‌کرد. در ماه جون، شورای علما در ولایت بغلان بیک فرمان مذهبی (فتوا) با مفادی که حقوق زنان را محدود میکرد --مشابه آنچه که در دوره طالبان وجود داشت -- صادر کرد و خروج زنان را از منزل بدون همراهی یک خویشاوند مذکر، حتی در زمانی که به کلینک‌های طبی مراجعه میکردند منع کرد و نیز خواستار بسته شدن مغازه های لوازم آرایش شد. شورای علما بیانیه‌هائی صادر کرد و خواهان محدودیت‌های بیشتری در مورد توانائی زنان در مشارکت در جامعه شد.

قانون برابری بدون تبعیض به حیث امکان استخدام را پیش بینی کرده اما مفادی در مورد اجر مساوی برای کار مساوی در نظر نگرفته است. زنان در دسترسی به استخدام و شرایط کار با تبعیض مواجه میشدند. بسیاری از زنان تحصیلکرده کارهای خوب پیدا می‌کردند اما به وظایف پائین گماشته می‌شدند. حدوداً 1,716 افسر پولیس مؤنث وجود داشتند که 1/1 فیصد کل نیروی پولیس را تشکیل میدادند. دولت در نظر داشت که تا پایان سال تعداد مأموران پولیس مؤنث را به 5,000 نفر برساند اما نتوانست به آن هدف برسد. با وجودی که دولت کوشید تعداد بیشتری مأمور پولیس مؤنث استخدام کند، رسوم عنعناتی و تبعیض استخدام و حفظ کردن آنها را در خدمت دشوار میساخت.

«مووا» و سازمان‌های غیردولتی پیشبرد حقوق و آزادی‌های زنان را پیگیری کردند. «مدیریت جنسیتی کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات اجتماعی» پلان اقدام برای افزایش تعداد زنان در خدمات عمومی به 30 فیصد تا سال 2013 را موفقانه پولیس مؤنث تطبیق نکرد. در پایان سال تعداد زنان در خدمات عمومی حد اقل 21 فیصد کمتر از سال 2012 بود. به گفته «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان»، بسیاری از زنان در خدمات عمومی نمی‌توانستند حد اقل کفایت یک فارغ‌التحصیل بکلوریا را که «سیستم مقدم اصلاح و بازسازی» ایجاب می‌کرد احراز کنند. «مووا» به حیث سازمان دولتی مقدم که مسئول رسیدگی به پالیسی جنسیت و حوائج زنان، در همه ولایات دفاتری داشت و در همه وزارتخانه‌ها واحدهای جنسیت ایجاد کرده بود. واحدهای جنسیت در مرتبه‌های پائین تأسیس شده بودند و مردها معمولاً موقف‌های رهبری را در آنجا به دست آورده بودند. هر چند دفاتر ولایتی «مووا» از طریق ارائه مشوره قانونی و خانوادگی و ارجاع آنها به کارفرمایان، به صدها زن کمک می‌کردند، اما نمی‌توانستند کمک‌های خود را مستقیماً به سازمان‌های مربوطه

ارائه کنند. مدیریت‌های وزارت‌ها و ولایات مدام دستخوش فقدان ظرفیت و منابع بودند. گزارش‌هائی که حاکی بود دفاتر «مووا» در ولایات، مانند غور، زنانی را که مورد بدرفتاری قرار گرفته بودند نزد خانواده‌هایشان بازمیگرداند مدام نشر می‌شد.

کشور در مقایسه با دهه گذشته در ساحه صحت به پیشرفت‌های بزرگی دست یافت و ارقام صحت عامه نشان می‌داد که میزان مرگ و میر ماداران و نوزادان هنگام زایمان کاهش یافته است. با این حال، وضعیت کلی صحت زنان و کودکان خاصتاً در میان مردم کوچی و دهاتی و مناطق نا امن، نامساعد باقی مانده بود. طول عمر احتمالی زنان، مانند مردان، 64 سال بود. زنان دهاتی گرفتار کمبود تعداد کارکنان مجرب، بخصوص کارکنان زن در ساحه صحت بودند.

زنان و کودکان در مقایسه با مردان به حد بی تناسبی در اثر امراض ساری متضرر می‌شدند. هر چند خدمات صحی رایگان در مؤسسات عام ارائه می‌شد بسیاری از خانواده‌ها نمی‌توانستند برخی از هزینه‌های مربوط به ادویه یا ترانسپورت به مؤسسات صحی را بپردازند و بسیاری از زنان اجازه نداشتند تنها به مؤسسات صحی بروند.

اطفـــال

ثبت تولد: تابعیت پدری که تبعه افغانستان باشد به اولاد وی انتقال می‌یابد. تولد در کشور یا توسط مادری که تبعه می باشد به تنهائی برای تابعیت کفایت نمی‌کند. فرزندی گرفتن قانوناً برسمیت شناخته نشده است.

تحصیل: تحصیل تا سطح مکتب متوسطه (شش سال برای مکتب ابتدائی و سه سال برای مرحله اول مکتب متوسطه) اجباری است اما قانون، تحصیل تا سطح پوهنتون و شمول رایگان آن را تأمین می‌کند. با این حال بسیاری از کودکان به مکتب نمی‌رفتند. به گفته «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» شش میلیون کودک به عوض تحصیل در مکتب، کار می‌کردند.

در اکثر مناطق کشور، پسران و دختران در مکتب ابتدائی با هم در یک صنف تحصیل می‌کردند اما تحصیل در متوسطه و لیسه، جداگانه بود. به تخمین وزارت فرهنگ، از 8.4 میلیون کودک مکتبی 3.27 میلیون نفر یا 39 فیصد، دختر بودند. اما بسیاری از محصلان بطور تمام وقت ثبت نام نکرده بودند یا پیش از پایان تحصیل، مکتب را ترک می‌کردند. «یونسکو» در گزارش سال 2012 خود برآورده کرد که تعداد محصلان پسر در دوره متوسطه در افغانستان دو برابر تعداد دختران بود و در دوره لیسه، در برابر هر محصل دختر چهار محصل پسر وجود داشت.

وضعیت دختران و زنان در ساحه تحصیل موضوعی بود که مایه نگرانی عمیق بود. برای تحصیل دختران به شمول فقر، ازدواج در سن پائین و ازدواج اجباری، عدم امنیت، فقدان حمایت خانواده، فقدان معلمان زن، و فاصله دور مکتب از منزل موانع عمده ای وجود داشت. رئیس جمهور کرزی در فرمان ماه جولای 2012 خود در باره مملکت داری و فساد، به مسئله فقدان معلمان زن، خاصتاً در مناطق دهاتی محافظه‌کار توجه کرده و وزارت معارف یا تحصیلات را موظف ساخته که 11،000 معلم جدید استخدام کند و بر تعداد مراکز پشتیبانی از تعلیم معلمان در سطح ولسوالی‌ها افزوده شود تا فرصت‌هائی برای تعلیم معلمان زن فراهم شود.

حملات خشونتبار به کودکان مکتبی، خاصتاً دختران، مانع از دسترسی به تحصیل بود. خشونت در مناطق

مختلف کشور، خاصتاً مناطق تحت کنترول طالبان مانع از دسترسی به تحصیل میشد. طالبان و سایر افراطیون مقامات مکاتب، معلمان و محصلان را تهدید حمله میکردند و مکتب‌های پسران و دختران، هر دو، را آتش می‌زدند. با وجودی که وزارت معارف گزارش‌هائی از حمله به کارکنان نهادهای تحصیلاتی نشر نمود، وزارت صحت عامه، وزارت معارف، و وزارت داخله موارد مسمومیت محصلان را در طول سال گزارش نکردند.

عدم امنیت، طرزالعمل‌های محافظه‌کارانه، و فقر، میلیون‌ها کودک در سن مکتب را، عمدتاً در ولایات جنوبی و جنوب شرقی، از تحصیل محروم می‌ساخت. درباره ربودن و آزارجنسی کودکان گزارش‌هائی نشر شد. فقدان مکاتب نزدیک و متعلق به جامعه محلی نیز عامل دیگری بود که مانع از حضور در مکتب می‌شد.

بدرفتاری با اطفال: سازمان‌های غیردولتی تعداد فزاینده‌ای از موارد بدرفتاری با اطفال را در طول سال گزارش کردند و این مشکل در سرتاسر کشور وجود داشت. این بدرفتاری‌ها شامل غفلت عام، بدرفتاری فزیکی، سوء استفاده جنسی، به حال خود رها کردن، و کار اجباری در مکان محدود برای پرداخت قروض خانواده بود. گزارش‌هائی نشر شد که پولیس کودکان را لت و کوب می‌کرد و مورد تجاوز جنسی قرار می‌داد، به شمول یک مورد که رئیس قسمت تحقیقات جنائی وزارت داخله در ولایت بغلان به دلیل تجاوز جنسی به یک دخترک 15 ساله تحت تعقیب قرار گرفت. سازمان‌های غیردولتی اتخاذ یک رویکرد عمدتاً تنبیهی و کیفری را در اجرای عدالت در مورد نوجوانان در سراسر کشور گزارش کردند. هر چند تنبیه بدنی خلاف قانون است، اما در مکتب ها، مراکز تأدیب، و دیگر مؤسسات عام رایج ماند.

تجاوز جنسی به کودکان مدام شایع بود. در تاریخ 1 ماه جون، «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» گزارش کرد که تجاوز جنسی به کودکان به بالاترین میزان افزایش یافته است. با سازمان‌های غیردولتی تذکر دادند که کودکان، بخصوص دختران، بیشتر مورد تجاوز اقارب قرار می‌گرفتند در حالی که پسران غالباً مورد تجاوز مردان غیرخویشاوند قرار می‌گرفتند. خانواده‌ها، طبق گزارش سازمان‌های غیردولتی، شریک جرم می‌شدند و به اشخاص متنفذ اجازه می‌دادند در ازاء موقعیت یا پول، به کودکان آنها تجاوز کنند. در حالی که وزارت داخله موارد تجاوز جنسی را تعقیب می‌کرد، سازمان‌های غیردولتی و ناظران برآورد می‌کردند که ارقام رسمی در مورد این پدیده بسیار کمتر از آنچه که بود گزارش می‌شد. «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» گزارش کرد که موارد تجاوز جنسی، اکثراً نسبت به کودکان، در طول سال افزایش یافت. بسیاری از کسانی که به کودکان تجاوز جنسی می‌کردند توقیف نمی‌شدند و گزارش‌هائی نشر شد که مقامات امنیتی و کسانی که به نیروی ملی پولیس مرتبط بودند بدون بیم از تعقیب، کودکان را مورد تجاوز جنسی قرار می‌دادند. رسم «بچه بازی» (رقصاندن پسران) که طی آن، مقامات و تاجران قدرتمند یا ثروتمند به پسرکان تعلیم یافته برای رقص در لباس دخترانه می‌کردند رو به گسترش بود. هر چند که تصور می‌رفت که این رسم در مناطق دور افتاده دهاتی محافظه‌کار بیشتر رواج دارد، دست‌کم طبق یک گزارش، در کابل هم رواج یافته است. گزارش رسانه‌ها همچنین حاکی بود که مقامات محلی، بشمول پولیس، در این عمل دست دارند اما دولت برای جلوگیری از تجاوز به پسرکان یا تعقیب و مجازات متجاوزان چندان اقدامی به عمل نمی‌آورد.

ازدواج اجباری و در عمر پائین: برغم قانونی که حد اقل سن ازدواج را برای دختران 16 سال و برای پسران 18 سال تعیین کرده، ناظران بین‌المللی و محلی تخمین میکردند که 60 فیصد دختران هنگامی که به شوهر داده می‌شوند زیر 16 سال عمر دارند. طبق قانون «اِیواو»، کسانی که ازدواج اجباری یا ازدواج برای خردسالان ترتیب می‌دهند ممکن است به حد اقل دو سال حبس محکوم شوند اما انفاذ این قانون محدود بود. قانون نکاح می‌گوید که ازدواج افراد کم عمر یا صغیر می‌تواند با رضایت ولی آنها صورت بگیرد.

طبق قانون، در نکاحنامه باید تأیید شود که عروس 16 سال عمر دارد اما تنها فیصد کمی از جمعیت افغانستان تذکره دارند. طبق رسم، برخی از خانواده‌های تنگدست دخترانشان را در ازاء «پول عروس» شوهر می‌دادند، هر چند که این عمل خلاف قانون محسوب می‌شد. به گفته سازمان‌های غیردولتی، برخی از دختران را حتی در سن شش یا هفت سالگی نامزد (عقد) می‌کردند با این برداشت که خود عمل زناشوئی تا زمان بلوغ کودک به تعویق انداخته شود. اما گزارش‌ها حاکیست که این موضوع ندرتاً مراعات می‌شد و داماد و مردهای مسن‌تر خانواده به دختران جوان تجاوز جنسی می‌کردند، خاصتاً اگر داماد خردسال بود. گزارش‌های رسانه همچنین حاکی بود که پدیده «عروس تریاک» که در آن، خانواده‌های زارع برای پرداخت بدهی خود به قاچاقچیان تریاک، دخترانشان را به عقد نکاح آنها در میآوردند.

بهره‌برداری جنسی از کودکان: هر چند تهیه تصاویر قبیحه جرم محسوب می‌شود، قانون مشخصاً استفاده از کودکان در تهیه تصاویر قبیحه را منع نکرده است. قانون همچنین بهره برداری از وجود کودک برای مقاصد جنسی را، همانگونه که در رسم «بچه بازی» روا می‌رود، مشخصا، جرم نشناخته است.

عساکر خرد سال: نگاه کنید به بخش 1.ز.

کودکان بیجا یا بیخانمان شده: «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» (اِم.اُ.اِل.اِس.اِی.اِم.دی.») و «کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان» تخمین میکنند که تعداد بچه‌های خیابانی در کابل شش میلیون نفر است اما مدیریت احصاییه مرکزی نفوس افغانستان ارقامی در این باره تهیه نکرده است. بچه‌های خیابانی به خدمات دولتی کمتر دسترسی داشتند یا اصلا دستری نداشتند هرچند که چندین سازمان غیردولتی دسترسی به نیازهای اولیه چون سرپناه و غذا را برای آنها فراهم می‌ساختند.

شرائط زندگی برای کودکان در یتیم خانه‌ها بد بود. وزارت کار و امور اجتماعی بر 84 مرکز «شبکه اقدام برای حفاظت کودکان» و بر 70 یتیم خانه مسکونی که برای فراهم ساختن تعلیم مسلکی به کودکان خانواده‌های فقیر تنظیم شده بودند نظارت داشت. از این تعداد، 30 مرکز به صورت یتیم خانه‌های تمویل شده خصوصی و 40 مرکز تمویل شده از سوی دولت (اما تحت مدیریت سازمان‌های غیردولتی با موافقه وزارت کار و امور اجتماعی) بودند. سازمان‌های غیردولتی گزارش کردند که تا 80 فیصد کودکان 4 تا 18 ساله در این یتیم خانه‌ها یتیم نبودند بلکه کودکانی بودند که خانواده آنها نمی‌توانستند غذا، سرپناه یا تحصیل آنها را فراهم سازند. کودکان یتیم خانه‌ها می‌گفتند که با بدرفتاری روانی، جسمانی و جنسی مواجه استند؛ گاهی آنها را قاچاقی به جاهای دیگر می بردند و همیشه دسترسی به آب نل، حرارت در زمستان، نل‌های داخلی ساختمان، تأسیسات تقریحی یا تحصیل نداشتند.

ربودن بین‌المللی کودکان: افغانستان عضو میثاق سال 1980 هاگ در باره «جنبه های مدنی ربودن بین‌المللی کودکان» نیست.

ضـد یهـود

تا پایان سال، یک یهودی در کشور باقی مانده بود. گزارشی از فعالیت‌های ضد یهود نشر نشد.

قاچاق اشخاص

به *«گزارش قاچاق اشخاص»* در ویب سایت وزارت امور خارجه امریکا رجوع کنید: www.state.gov/j/tip/

اشخاص معلول

قانون اساسی هر گونه تبعیض علیه اتباع کشور را منع می‌کند و دولت را ملزم می‌سازد به اشخاصی که دارای معلولیت یا ناتوانی‌هائی استند کمک کند تا حقوق خویش را، به شمول حق برخورداری از مراقبت‌های صحی و حمایت مالی، حفاظت کنند. قانون اساسی همچنین دولت را ملزم می‌سازد برای تلفیق مجدد معلولین در جامعه و تضمین مشارکت فعالانه آنها در جامعه تدابیر ضروری را اتخاذ نماید. قانون سال 2010 «حقوق و مزایای معلولین» حق معلولین را در تعلق به جامعه و مشارکت فعالانه آنها را در جامعه مقرر می دارد. «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» با امضای تفاهمنامه‌ای با وزات اطلاعات ومعارف برای اجرای برنامه‌های آگاهی مردم عوام از حقوق معلولین از طریق رسانه‌های ملی و همچنین با امضای تفاهنمامه با وزارت تعلیمات عالی جهت تأمین کمک هزینه‌های تحصیلی برای محصلان معلول به اجرای «پلان اقدام ملی» پنج ساله ادامه داد.

معلومات به روز آورده شده و جامع درباره اشخاص معلول مدام موجود نبود. سازمان بین‌المللی معلولین («هَندیکَپ اینترنشنل» Handicap International) در سال 2005 یک بررسی ملی درباره معلولین انجام داد که هنوز کامل‌ترین منبع معلومات درباره معلولین به شمار می‌رود. آن بررسی نشان میدهد که تخمیناً 800,000 تا 900،000 معلول در کشور وجود دارند و در 20 فیصد همه خانواده‌ها حداقل یک معلول وجود دارد. اما «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» و سازمان‌های غیر دولتی در سال 2013 برآورد کردند که دو میلیون معلول در کشور وجود دارند که 61 فیصد آنها زن یا کودک هستند. تقریباً 10 فیصد معلولان از کمک‌های مالی دولت برخوردار بودند.

عدم امنیت برای برنامه‌ریزی در مورد معلولیت به صورت یک چالش باقی ماند. بی‌امنی در نواحی دوردست کشور که تعداد نامتعارفی از معلولین در آنجا زندگی می‌کردند در پاره‌ای موارد مانع از رساندن کمک به آنها می‌شد. اکثر ساختمان‌ها برای معلولین قابل دسترسی نبود و بسیاری از آنها از برخورداری از تحصیل، خدمات صحی و خدمات دیگر بازمیماندند.

معلولین با چالش‌هائی مانند محدودیت دسترسی به امکانات تحصیلی رو برو بودند؛ نمیتوانستند به ساختمان‌های دولتی بشمول میدان هوائی بین‌المللی کابل دسترسی یابند؛ با فقدان فرصت‌های اقتصادی و انزوای اجتماعی مواجه بودند. با معلولین در اجتماع و حتی در خانواده‌های خودشان بدرفتاری میشد زیرا این تصور وجود داشت که معلولیت‌های آنها به آن سبب بوده که آنها یا والدین آنها به «خدا اهانت کرده‌اند.»

در مشرانو جرگه، دو تا از کرسی‌هائی که احراز کنندگان آن توسط رئیس‌جمهور منصوب می‌شوند برای معلولین در نظر گرفته شده است.

اقلیت‌های ملیتی/ نژادی/قومی

تنش‌های قومی میان گروه‌های مختلف مدام به برخوردها و قتل‌هائی منجر شد.

تبعیض اجتماعی علیه شعیان قوم هزاره بر اساس تفاوت های طبقاتی، نژادی و مذهبی ادامه یافت و به شکل اخاذی پول از طریق اخذ مالیات غیر قانونی، استخدام اجباری و بیگار، آزار بدنی، و بازداشت بروزمیکرد. برخوردها بین هزاره های قومی و اقلیت قومی کوچی ادامه یافت و هزاره ها ادعا کردند که کوچی ها کوشیده اند اراضی آنها را غصب کنند. در ماه مِی، پس از آنکه محصلان قوم هزاره در پوهنتون کابل برای اعتراض به آنچه که به گفته آنها تبعیض قومی بنیادی بوده به هشت روز اعتصاب غدا دست زدند و خواهان برکناری برخی از اعضای هیئت مدرسین به شمول رئیس فاکولته شدند. در ماه جولای، روح الله نِیکپا، اولین برنده افغان مدال المپیک و برنده دو جایزه برونز در ورزش تکوندو، به عنوان اعتراض به تبعیض قومی علیه ورزشکاران قوم هزاره ورزش را ترک کرد.

سک‌ها و هندوها مدام با تبعیض مواجه بودند و گزارش می‌کردند که به مشاغل دولتی دسترسی نابرابر دارند و در مکتب‌هایشان نسبت به آنها اذیت و آزار روا می‌دارند و در اماکن عمومی با آنها بدرفتاری لفظی و جسمانی می‌شود. در ماه جولای، رهبران جامعه سک‌ها گزارش کردند که مغازه‌ها، اموال و خانه‌های آنها به زور غصب شده و به آنها در جریان مراسم مذهبی شان حمله شده است.

درباره تبعیض هدفگیری شده علیه قوم اقلیت شیعه اسمعیلیه کمتر گزارش نشر میشد.

بدرفتاری‌های اجتماعی، تبعیض، و اَعمال خشونت‌آمیز بر اساس تمایلات جنسی و هویت جنسیتی

روابط جنسی مرضی‌الطرفین بین همجنسان خلاف قانون تلقی می‌شد و گزارش‌هائی نشر گردید که در طول سال بر میزان مزاحمت، خشونت و توقیف توسط پولیس بسیار افزوده شد. سازمان‌های غیر دولتی گزارش کردند که پلیس مردان همجنسگرا را بازداشت کرده، از آنها دزدی کرده و آنها را مودر تجاوز جنسی قرار داده است. قانون، تبعیض یا ایذار به دلیل تمایلات جنسی یا هویت جنسی را منع نمی کند.

همجنسگرایی عموماً حرام و ناپسندیده تلقی می‌شد. اعضای جامعه زنان و مردان همجنسگرا، دو جنسه (یا دارای عضو نرینه و مادینه، هردو)، و فراجنسگرا (مجموعاً «اِل.جی.بی.تی.» =LGBT) به خدمات صحی دسترسی نداشتند و میتوانستند به سبب تمایلات جنسی خود از جائی که کار میکردند اخراج شوند. سازمان های طرفدار حمایت از آزادی تمایلات جنسی یا سازمان‌هائی که خود را وقف حمایت از آزادی اشخاص «اِل.جی.بی.تی.» میکردند پنهانی فعالیت می‌کردند زیرا نمیتوانستند رسماً ثبت نام کنند. طرفداران یا حمایت کنندگان از آزادی تمایلات جنسی یا استفاده از این آزادی، خود را پنهان می‌کردند. سازمان‌هائی که خدمات مربوط به صحت را انجام می‌دادند میتوانستند به مردان همجنسگرا خدمات صحی ارائه کنند اما نمی بایستی خدماتشان را منحصراً در اختیار اینگونه اشخاص میگذاشتند زیرا از ضدیت اجتماع محلی هراس داشتند. در یک مورد، یک سازمان صحی از سوی مقامات تهدید که موقعیت خود را به حیث یک سازمان غیردولتی ثبت شده از دست میدهد و از دسترسی به ادویه محروم میشود تا اینکه ثابت کند که خدمات خود را منحصراً به مردان همجنسگرا ارائه نمیدهد.

سایر خشونت ها یا تبعیضات اجتماعی

هیچ گزارش تأیید شده‌ای از وجود تبعیض یا خشونت علیه اشخاص مبتلا به «اِچ‌آی‌وی»/ایدز نشر نشد اما گفته می‌شد که اشخاص مبتلا به ایدز با بدنامی اجتماعی شدیدی مواجه بودند.

بخش 7 – حقوق کارگران

أ – آزادی انجمن و حق تشکیل اتحادیه

قانون به کارگران حق میدهد به هم بپیوندند و اتحادیه‌های مستقل تشکیل بدهند و به اعتصابات قانونی دست بزنند و بطور جمعی برای احقاق حقوق خود با کارفرما مذاکره کنند و چانه بزنند. اما قانون هیچ توصیفی از یک اتحادیه یا روابط آن با کارفرمایان و اعضاء ارائه نمی کند، و نیز طریق رسمی برای ثبت تعیین نمیکند. قانون، تبعیض علیه اتحادیه ها را منع نمی‌کند یا برای اعاده وضعیت کارگران اخراج شده به سبب فعالیت در اتحادیه راهی را پیش‌بینی نکرده است. قانون جز حمایت از حق مشارکت در اتحادیه، حمایت قانونی دیگری برای کارگران عضو اتحادیه یا کارگرانی که می‌خواهند اتحادیه تشکیل بدهند در نظر نگرفته است.

هر چند «شورای عالی کار» که در «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» تأسیس شده به حیث بالاترین هیئت تصمیم‌گیری در مورد مسائل مربوط به نیروی کار به رسمیت شناخته شده، هیچ مقررات اجرائی برای تأسیس شورا تنظیم نشده است. یک دفتر بازرسی در آن وزارت وجود داشت اما بازرسان فقط می‌توانستند مشوره بدهند و توصیه‌هایی مطرح کنند. در نتیجه، اجرای قانون کار محدود ماند زیرا فاقد اختیار اجرائی مرکزی، مقررات اجرائی برای تعیین طرز عمل و مجازات برای تخطی بود و ، تمویل، کدر و اراده سیاسی در میان نبود.

در عمل، دولت به چندین اتحادیه اجازه داد فارغ از مداخله و اِعمال نفوذ، فعالیت داشته باشند. آزادی انجمن و حق چانه زدن جمعی عموماً مورد احترام بود اما بیشتر کارگران از این حقوق آگاه نبودند. این موضوع خاصتاً در مورد کارگران در نواحی دهاتی یا بخش زراعتی که اتحادیه تشکیل نداده بودند صدق می‌کرد. در نواحی شهری اکثر کارگران در بخش غیررسمی به حیث کارگر ساختمانی کار میکردند که در آنجا نه اتحایه‌های کارگری وجود داشت و نه چانه زدن جمعی.

ب – **منع بیگار یا کار اجباری**

قانون اساسی همه شکل‌های کار اجباری یا بیگار را منع کرده است. قانون، مجازات‌هائی برای کار اجباری به شمول «حد اکثر مدت» حبس (بین هشت و 15 سال) تعیین کرده است. ماده 515 قانون جزا نیز میتواند چنین تفسیر شود که طریقه‌های یک «طرف خارجی» برای گرفتن کار اجباری بوسیله خدعه یا فریب، جرم شناخته می‌شود و پنج تا 15 سال مجازات حبس دارد.

اجرای آن قانون توسط دولت، غیرمؤثر بود و دولت در طول سال برای جلوگیری از کار اجباری و ازمیان برداشتن آن چندان اقدام نکرد.

کار اجباری عملاً روان بود. مردان، زنان، و کودکان مجبور به کشت خشخاش، شاگردی در منازل یا خانه‌ها، قالیبافی، کار در کوره‌های خشت‌سازی، گدائی حرفوی، و قاچاق مواد مخدر می‌شدند. گزارش‌های سازمان‌های غیردولتی طریقه کار مقید را که بر اساس آن، خانواده‌ها، طبق رسوم، مجاز استند مردان، زنان، و کودکان را برای تأدیه قروض یا جبران شکایات مجبور به بیگاری سازند، مستند می‌ساخت. اینگونه دیون می‌تواند نسل به نسل تمدید یابند و کودکان را موظف سازد برای تسویه بدهی‌های والدین خود کار کنند (رجوع کنید به بخش 7.ج). نقض مقررات کار در مورد کار گرفتن از کارگران مهاجر نیز عملاً رایج بود، خاصتاً

طریقه گسترده کار گرفتن از کارگران مقید در کوره‌های خشت سازی.

به «*گزارش قاچاق اشخاص*» در ویب‌سایت وزارت امور خارجه امریکا نیز رجوع کنید:
www.state.gov/j/tip/

ج – ممانعت از کار گرفتن کودکان و حد اقل سن استخدام

قانون کار حد اقل سن استخدام را 18 سال تعیین کرده است اما به 14 ساله‌ها اجازه می‌دهد به حیث شاگرد کار کنند و مجاز می‌سازد که 15 ساله‌ها «کار سبک» انجام دهند و اجازه می‌دهد کودکان 16 تا 18 ساله حد اکثر 35 ساعت در هفته کار کنند. از کار کردن کودکان زیر 14 سال عمر تحت هر گونه شرائط ممانعت میشود. هر چند استخدام کودکان در کارهائی که ممکن است به صحت آنها آسیب برساند یا سبب معلولیت آنها شود طبق قانون منع شده است اما لست مشروحی از مشاغل خطرناک موجود نبود.

دولت پالیسی مشخصی برای انفاذ مواد قانون در مورد کار کودکان نداشت. ظرفیت بنیادی عموماً نارسا مانع بزرگی برای انفاذ مؤثر قانون کار بود، و دولت در طول سال حد اقل کوشش را برای جلوگیری از کار اجباری کودکان یا بیرون آوردن کودکان از شرایط کار استثماری به عمل آورد. بر علاوه، در گزارش‌ها تخمین زده می‌شد که کمتر از 10 فیصد کودکان در کشور دارای گواهی رسمی ثبت تولد بودند و این نکته، ظرفیت محدود مقامات را برای انفاذ قوانین در مورد حد اقل سن اشتغال محدود تر می‌ساخت.

کار کودکان در عمل به حیث یک مشکل فراگیر باقی ماند و نشانه‌هائی موجود بود که با افزایش اتکاء خانواده‌ها به درآمد حاصل از کار کو دکان در ساحات انکشافی و کاهش میزان درآمد آنها، این مسئله می‌تواند فراگیر تر شود. طبق تخمین‌های «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین»، تقریباً دو میلیون کودک به کارهای تمام وقت یا نیم وقت اشتغال داشتند.

کودکان کارگر به حیث خدمتکار خانگی، فروشنده در سرک، فروشنده دوره گرد، فروشنده مغازه، و نیز در ساحه قالیبافی، خشت سازی، ذغال سنگ، و چیدن میوه خشاش کار می‌کردند. از کودکان همچنین در ساحه زراعت، معدنکاری (خاصتاً معدن خانگی سنگ‌های قیمتی)، بهره‌برداری‌های جنسی تجارتی، قاچاق مواد مخدر به آن سوی سرحدات، و عضو گروه‌های گدائی حرفوی استفاده میشد. کار در برخی از بخش‌ها، کودکان را در معرض برخورد با مین‌های زمینی قرار می‌داد. کودکان در سر کار با خطرات و مشکلات بیشماری نسبت به صحت و امنیت خود مواجه بودند و گزارش‌هائی موجود بود که در معرض سوء استفاده جنسی توسط کارگران بالغ قرار می‌گرفتند.

همچنین رجوع کنید به «*نتیجه تحقیقات درباره بد ترین شکل‌های کار کشیدن از کودکان*»، وزارت کار امریکا، ویب‌سایت www.dol.gov/ilab/programs/ocft/tda.htm

د – شرائط قابل قبول کار

حد اقل معاش برای کارگران دولت 5،000 افغانی (100 دالر امریکا) در ماه بود. هیچ حد اقل مشخصی برای بخش خصوصی تعیین نشده بود، هر چند که قانون کار قید می‌کند که نباید کمتر از حد اقل معاشات در بخش دولتی باشد. طبق اظهار اداره احصائیه مرکزی، 36 فیصد جمعیت کشور معاش‌هائی زیر خط فقر

می‌گرفتند که 1،250 افغانی (25 دالر امریکا) در ماه بود.

قانون معیار مدت کار در هفته را برای کارکنان بخش عمومی و بخش خصوصی، هر دو، 40 ساعت تعیین کرده است: هشت ساعت در روز با یک ساعت وقت نهار و نماز ظهر. قانون کار به کارگران بخش غیررسمی اشاره‌ای نمی‌کند و آنها را کاملاً بدون حمایت گذاشته است. هیچ معیارهای رسمی برای صحت و امنیت در نظر گرفته نشده است. اما برای نوجوانان، زنان حامله، مادران شیرده، معدنکاران و کسانی که در حرفه‌هائی کار می‌کنند که خطر صحی در بر دارد تعداد ساعات کار در هفته را کاهش داده است. قانون قید می کند که کارگران حق دارند معاش، رخصتی سالانه علاوه بر تعطیلات ملی، جبران برای آسیب‌های متحمله در سر کار، اجرت اضافه کاری، بیمه صحی برای کارکنان و اعضای اصلی خانواده، و دیگر مزایای موردی دریافت کنند. قانون، زنان و اشخاص صغیر (افراد 15 تا 18 ساله) را از انجام کارهائی که جسماً دشوار یا مضر برای صحت، و کار در شب را منع کرده است. قانون همچنین کارفرمایان را ملزم می‌داند که مراقبت روزانه از خردسالان و کودکستان برای کودکان فراهم کنند.

دولت آن قوانین را به گونه‌ای مؤثر انفاذ نمی‌کرد. «وزارت کار، امور اجتماعی، شهدا و معلولین» فقط 20 مفتش برای 34 ولایت داشت و مفتشان اختیار قانونی برای ورود به ساختمان‌ها یا تحمیل مجازات برای تخلفات نداشتند.

کارفرمایان غالباً قانون را مراعات نمیکردند یا کارگران را بطور خصوصی اجیر میکردند. اغلب کارکنان بیش از 40 ساعت در هفته کار میکردند، دستمزد پائین میگرفتند و در شرایط بد، خاصتاً در بخش غیررسمی کار می‌کردند. کارگران عموماً از حدود کامل حقوق خویش بر اساس قانون آگاه نبودند.
هرچند معلومات جامع درباره حوادث در محل کار موجود نبود چندین گزارش درباره شرایط بد و خطرناک کار وجود داشت. برای مثال در ماه سپتمبر حد اقل 27 کارگران معدن در اثر فروپاشی معدن در ولایت شمالی سمنگان کشته شدند.